

# انجیل متی

## فصل 1

- 1 شجره نامه عیسی پسر داود، پسر ابراهیم:
- 2 ابراهیم اسحاق را آورد و اسحاق یعقوب را آورد و یعقوب یهودا و برادران او را آورد.
- 3 و یهودا، فارص و زارح را از تمار آورد و فارص حصرون آورد و حصرون آرام را آورد.
- 4 و آرام، عمیناداب، نحشون را آورد و نحشون، شلمون را آورد.
- 5 و شلمون، بوغز را از راحاب آورد و بوغز، عوبید را از راعوت آورد و عوبید، یسار را آورد.
- 6 و یسار داود پادشاه را آورد و داود پادشاه، سلیمان را از زن اوریا آورد.
- 7 و سلیمان، دبعام را آورد و دبعام، ایبا را آورد و ایبا، آسا را آورد.
- 8 و آسا، یهوشافاط را آورد و یهوشافاط، یورام را آورد و یورام، عزیا را آورد.
- 9 و عزیا، یوتام را آورد و یوتام، آحاز را آورد و آحاز، حزقیایا را آورد.
- 10 و حزقیایا، منسی را آورد و منسی، آمون را آورد و آمون، یوشیا را آورد.
- 11 و یوشیا، یگنیا و برادرانش را در زمان جلای بابل آورد.
- 12 و بعد از جلای بابل، یگنیا، سالتئیل را آورد و سالتئیل، زربابل را آورد.
- 13 زربابل، آبیهدود را آورد و آبیهدود، ایلیاقیم را آورد و ایلیاقیم، عازور را آورد.
- 14 و عازور، صادق را آورد و صادق، یاکین را آورد و یاکین، ایلیهدود را آورد.
- 15 و ایلیهدود، العازر را آورد و العازر، متان را آورد و متان، یعقوب را آورد.
- 16 و یعقوب، یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد.
- 17 پس تمام طبقات، از ابراهیم تا داود چهارده طبقه است، و از داود تا جلای بابل چهارده طبقه، و از جلای بابل تا مسیح چهارده طبقه.
- 18 اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آنکه با هم آیند، او را از روح القدس حامله یافتند.
- 19 و شوهرش یوسف چونکه مرد صالح بود نخواست او را عبرت نماید، پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند.
- 20 اما چون او در این چیزها تفکر می کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شده، گفت: "ای یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مترس، زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است، از روح القدس است.
- 21 و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید."
- 22 و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد.
- 23 "که اینک باکره آستن شده پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است: خدا با ما."
- 24 پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنانکه فرشته خداوند بدو امر کرده بود، بعمل آورد و زن خویش را گرفت
- 25 و تا پسر نخستین خود را نزایید، او را نشناخت، و او را عیسی نام نهاد.

## فصل 2

- 1 و چون عیسی در ایام هیرودیسی پادشاه در بیت لحم یهودیه تولدیافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند:
- 2 "کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم؟"
- 3 اما هیرودیسی پادشاه چون این را شنید، مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی.
- 4 پس همه روسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که "مسیح کجا باید متولد شود؟"
- 5 بدو گفتند: "در بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است:
- 6 و تو ای بیت لحم، در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچکتر نیستی، زیرا که از تو پیشوایانی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود."
- 7 آنگاه هیرودیسی مجوسیان را در خلوت خوانده، وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد.
- 8 پس ایشان را به بیت لحم روانه نموده، گفت: "بروید و از احوال آن طفل بدقت تفحص کنید و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده، او را پرستش نمایم."
- 9 چون سخن پادشاه را شنیدند، روانه شدند که ناگاه آن ستاره ای که در مشرق دیده بودند، پیش روی ایشان می رفت تا فوق آنجایی که طفل بود رسیده، بایستاد.
- 10 و چون ستاره را دیدند، بی نهایت شاد و خوشحال گشتند.
- 11 و به خانه درآمد، طفل را با مادرش مریم یافتند و به روی درافتاده، او را پرستش کردند و ذخایر خود را گشوده، هدایای طلا و گندُر و مُر به وی گذراندند.
- 12 و چون در خواب وحی بدیشان در رسید که به نزد هیرودیسی بازگشت نکنند، پس از راه دیگر به وطن خویش مراجعت کردند.
- 13 و چون ایشان روانه شدند، ناگاه فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت: "برخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و در آنجا باش تا به تو خبر دهم، زیرا که هیرودیسی طفل را جستجو خواهد کرد تا او را هلاک نماید."
- 14 پس شبانگاه برخاسته، طفل و مادر او را برداشته، بسوی مصر روانه شد.



### فصل 3

- 1 و در آن ایام، یحیی تعمید دهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده، می گفت:  
2 "توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است."
- 3 زیرا همین است آنکه اشعیای نبی از او خبر داده می گوید: "صدای ندا کننده ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازد و طُرُق او را راست نماید."
- 4 و این یحیی لباس از پشم شتر می داشت، و کمر بند چرمی بر کمر و خوراک او از ملخ و عسل بری می بود.
- 5 در این وقت، اورشلیم و تمام یهودیه و جمیع حوالی اُردُن نزد او بیرون می آمدند.
- 6 و به گناهان خود اعتراف کرده، در اُردُن از وی تعمید می یافتند.
- 7 پس چون بسیاری از فریسیان و صدوقیان را دید که بجهت تعمید وی می آیند، بدیشان گفت: "ای افعی زادگان، که شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزید؟  
8 اکنون ثمره شایسته توبه بیاورید.
- 9 و این سخن را به خاطر خود راه مدهید که پدر ما ابراهیم است، زیرا به شما می گویم خدا قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.
- 10 و الحال تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمره نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.
- 11 من شما را به آب به جهت توبه تعمید می دهم. لکن او که بعد از من می آید از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم، او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.
- 12 او غربال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکو پاک کرده، گندم خویش را در انبار نخیره خواهد نمود، ولی کاه را در آتشی که خاموشی نمی پذیرد خواهد سوزانید."
- 13 آنگاه عیسی از جلیل به اردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد.
- 14 اما یحیی او را منع نموده، گفت: "من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تو نزد من می آیی؟"
- 15 عیسی در جواب وی گفت: "الآن بگذار زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم." پس او را وا گذاشت.
- 16 اما عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی می آید.
- 17 آنگاه خطابی از آسمان در رسید که "این پسر حبیب من است که از او خوشنودم."

## فصل 4

- 1 آنگاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید.
- 2 و چون چهل شبانه روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید.
- 3 پس تجربه کننده نزد او آمده، گفت: "اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگها نان شود.
- 4 در جواب گفت: "مکتوب است انسان نه محض نان زیست می کند، بلکه به هر کلمه ای که از دهان خدا صادر گردد."
- 5 آنگاه ابلیس او را به شهر مقدس برد و بر کنگره هیکل برپا داشته،
- 6 به وی گفت: "اگر پسر خدا هستی، خود را به زیر انداز. زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را درباره تو فرمان دهد تا تو را به دستهای خود بگیرند، مبادا پایت به سنگی خورد."
- 7 عیسی وی را گفت: "و نیز مکتوب است خداوند خدای خود را تجربه مکن."
- 8 پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داد،
- 9 به وی گفت: "اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم."
- 10 آنگاه عیسی وی را گفت: "دور شو ای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما."
- 11 در ساعت ابلیس او را رها کرد و اینک فرشتگان آمده، او را پرستاری می نمودند.
- 12 و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به جلیل روانه شد،
- 13 و ناصره را ترک کرده، آمد و به کفرناحوم، به کناره دریا در حدود زبولون و نفتالیم ساکن شد.
- 14 تا تمام گردد آنچه به زبان اشعیای نبی گفته شده بود
- 15 که: "زمین زبولون و زمین نفتالیم، راه دریا آن طرف اردن، جلیل امتهای،
- 16 قومی که در ظلمت ساکن بودند، نوری عظیم دیدند و بر نشینندگان دیار موت و سایه آن نوری تابید."

17 از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت: "توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است."

18 و چون عیسی به کناره دریای جلیل می خرامید، دو برادر، یعنی شمعون مسمی به پطرس و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می اندازند، زیرا صیاد بودند.

19 بدیشان گفت: "از عقب من آید تا شما را صیاد مردم گردانم."

20 در ساعت دامها را گذارده، از عقب او روانه شدند.

21 و چون از آنجا گذشت دو برادر دیگر یعنی یعقوب، پسر زبدی و برادرش یوحنا را دید که در قایق با پدر خویش زبدی، دامهای خود را اصلاح می کنند، ایشان را نیز دعوت نمود.

22 در حال، قایق و پدر خود را ترك کرده از عقب او روانه شدند.

23 و عیسی در تمام جلیل می گشت و در کنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه همی نمود و هر مرض و هر درد قوم را شفا می داد.

24 و اسم او در تمام سوریه شهرت یافت، و جمیع مریضانی که به انواع امراض و دردها مبتلا بودند و دیوانگان و مصروعان و مفلوجان را نزد او آوردند، و ایشان را شفا بخشید.

25 و گروهی بسیار از جلیل و دیکاپولس و اورشلیم و یهودیه و آن طرف اردن در عقب او روانه شدند



## فصل 5

- 1 و گروهی بسیار دیده، بر فراز کوه آمد و وقتی که او بنشست شاگردانش نزد او حاضر شدند.
- 2 آنگاه دهان خود را گشوده، ایشان را تعلیم داد و گفت:
- 3 "خوشابحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.
- 4 خوشا بحال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.
- 5 خوشا بحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.
- 6 خوشا بحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد.
- 7 خوشا بحال رحم کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد.
- 8 خوشا بحال پاکدلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید.
- 9 خوشا بحال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد.
- 10 خوشا بحال زحمت کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.
- 11 خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند، و بخاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند.
- 12 خوش باشید و شادی عظیم نمایید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است زیرا که به همینطور بر انبیای قبل از شما جفا می رسانیدند."
- 13 " شما نمک جهان هستید! لیکن اگر نمک فاسد گردد، به کدام چیز باز نمکین شود؟ دیگر مصرفی ندارد جز آنکه بیرون افکنده، پایمال مردم شود.
- 14 شما نور عالمید. شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد.
- 15 و چراغ را نمی افروزند تا آن را زیر پیمانه نهند، بلکه تا بر چراغدان گذارند آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند روشنایی می بخشد.
- 16 همچنين بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند."
- 17 "گمان مبرید که آمده ام تا تورا ت یصُدِّحُف انبیا را باطل سازم. نیامده ام تا باطل نمایم بلکه تا به کمال برسانم.

18 زیرا هر آینه به شما می گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود همزه ای یا نقطه ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود.

19 پس هر که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. اما هر که بعمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.

20 زیرا به شما می گویم، تا عدالت شما از عدالت کاتبان و فریسیان بیشتر نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد."

21 شنیده اید که به اولین گفته شده است "قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم شود".

22 لیکن من به شما می گویم، هر که به برادر خود بی سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را ابله گوید، مستحق قصاص باشد و هر که احمق گوید، مستحق آتش جهنم بود.

23 پس هر گاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به خاطرت آید که برادرت بر تو حقی دارد

24 هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته، اول با برادر خویش صلح نما و بعد آمده، هدیه خود را بگذران.

25 با مدعی خود مادامی که با وی در راه هستی صلح کن، مبادا مدعی، تو را به قاضی سپارد و قاضی، تو را به داروغه تسلیم کند و در زندان افکنده شود.

26 هر آینه به تو می گویم، که تا ریال آخر را ادا نکنی، هرگز از آنجا بیرون نخواهی آمد.

27 شنیده اید که به اولین گفته شده است "زنا مکن".

28 لیکن من به شما می گویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است.

29 پس اگر چشم راستت تو را بلغزاند، قلعش کن و از خود دور انداز زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد، از آنکه تمام بدن در جهنم افکنده شود.

30 و اگر دست راستت تو را بلغزاند، قطعش کن و از خود دور انداز، زیرا تو را مفیدتر آن است که عضوی از اعضای تو نابود شود، از آنکه کل جسدت در دوزخ افکنده شود.

31 و گفته شده است هر که از زن خود متارکه نماید، طلاق نامه ای بدو بدهد.

32 لیکن من به شما می گویم، هر کس بغیر علت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او می باشد، و هر که زن مُطلقه را نکاح کند، زنا کرده باشد.



33 باز شنیده اید که به اولین گفته شده است که "قسم دروغ مخور، بلکه قسم های خود را به خداوند وفا کن."

34 لیکن من به شما می گویم هرگز قسم مخورید، نه به آسمان زیرا که عرش خداست،

35 و نه به زمین زیرا که پای انداز او است و نه به اورشلیم زیرا که شهر پادشاه عظیم است

36 و نه به سر خود قسم یاد کن، زیرا که موی را سفید یا سیاه نمی توانی کرد.

37 بلکه بلی شما بلی و نی شما نی باشد زیرا که زیاده بر آن از شریر است.

38 شنیده اید که گفته شده است. "چشمی به چشمی و دندانى به دندانى."

39 لیکن من به شما می گویم، با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که به رخساره راست تو سیلی زند، دیگری را نیز بسوی او بگردان،

40 و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عباى خود را نیز بدو واگذار،

41 و هرگاه کسی تو را برای يك ميل مجبور سازد دو ميل همراه او برو.

42 هرکس از تو تقاضا کند، بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان.

43 شنیده اید که گفته شده است "همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن."

44 اما من به شما می گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید،

45 تا پدر خود را که در آسمان است فرزندان شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدن و نیکان طالع می سازد و باران بر عادلان و ظالمان می باراند.

46 زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایید که شما را محبت می نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی کنند؟

47 و هرگاه برادران خود را فقط سلام گویند چه فضیلت دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی کنند؟

48 پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است، کامل است.



## فصل 6

- 1 "زنهار کارهای نیک خود را پیش مردم بجا میاورید تا شما را ببینند و الا نزد پدر خود که در آسمان است، اجری ندارید.
- 2 پس چون صدقه دهی، پیش خود گرنا منواز چنانکه ریاکاران در کنایس و بازارها می کنند، تا نزد مردم اکرام یابند. هر آینه به شما می گویم، اجر خود رایافته اند.
- 3 بلکه تو چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راستت می کند مطلع نشود،
- 4 تا صدقه تو در نهان باشد و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد."
- 5 و چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباش زیرا خوش دارند که در کنایس و گوشه های کوچه ها ایستاده، نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند. هر آینه به شما می گویم اجر خود را تحصیل نموده اند.
- 6 لیکن تو چون عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما، و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد.
- 7 و چون عبادت کنی، مانند امت ها تکرار باطل مکنید زیرا ایشان گمان می بردند که به سبب زیاد گفتن مستجاب می شوند.
- 8 پس مثل ایشان مباشید زیرا که پدر شما حاجات شما را می داند پیش از آنکه از او سوال کنید.
- 9 پس شما به اینطور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد.
- 10 ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود.
- 11 نان کفاف ما را امروز به ما بده.
- 12 و قرض های ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می بخشیم.
- 13 و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما را رهایی ده. زیرا ملکوت و قوت و جلال تا ابد لآباد از آن تو است، آمین.
- 14 زیرا هر گاه تقصیرات مردم را بدیشان ببخشید، پدر آسمان شما، شما را نیز خواهد بخشید.
- 15 اما اگر تقصیرهای مردم را نبخشید، پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد بخشید.
- 16 اما چون روزه دارید، مانند ریاکاران ترشو میباشید زیرا که صورت خویش را تغییر میدهند تا در نظر مردم روزه دار نمایند. هر آینه به شما می گویم اجر خود رایافته اند.
- 17 لیکن تو چون روزه داری، سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی
- 18 تا در نظر مردم روزه دار ننمایی، بلکه در حضور پدرت که در نهان است، و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد.
- 19 گنجها برای خود بر زمین نیندوزید جایی که بید و زنگ زیان می رساند و جایی که دزدان نقب می زنند و دزدی می نمایند.
- 20 بلکه گنجها بجهت خود در آسمان بیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان نمی رساند و جایی که دزدان نقب نمی زنند و دزدی نمی کنند.
- 21 زیرا هر جا گنج تو است دل تو نیز در آنجا خواهد بود.
- 22 چراغ بدن چشم است، پس هرگاه چشمت سالم باشد تمام بدنت روشن بُوَد،
- 23 اما اگر چشم تو فاسد است، تمام جسدت تاریک می باشد. پس اگر نوری که در تو است ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است!

24 " هیچ کس دو آقا را خدمت نمی تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت، و یا به یکی میچسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و مال را خدمت کنید.

25 بنابراین به شما می گویم، از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه خورید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه بپوشید. آیا جان، از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟

26 مرغان هوا را نظر کنید که نه می‌کارند و نه می دروند و نه در انبارها ذخیره میکنند و پدر آسمانی شما آنها را می پروراند. آیا شما از آنها بمراتب بهتر نیستید؟

27 و کیست از شما که به تفکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزایش دهد؟

28 و برای لباس چرا می اندیشید؟ در سوسنها چمن تامل کنید، چگونه نمو می کنند! نه محنت می کشند و نه می ریسند!

29 لیکن به شما می گویم سلیمان هم با همه جلال خود چونیکی از آنها آراسته نشد.

30 پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می شود چنین بپوشاند، ای کم ایمانان آیا نه شما را از طریق اولی؟

31 پس اندیشه مکنید و مگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم.

32 زیرا که در طلب جمیع این چیزها امتهای می باشند. اما پدر آسمانی شما می داند که بدین همه چیز احتیاج دارید.

33 لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد.

34 پس در اندیشه فردا مباشید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است.



## فصل 7

- 1 حکم مکنید تا بر شما حکم نشود.
- 2 زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانہ ای که پیمایید برای شما خواهند پیمود.
- 3 و چون است که خس را در چشم برادر خود می بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمییابی؟
- 4 یا چگونه به برادر خود می گویی "اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم" و اینک چوب در چشم تو است؟
- 5 ای ریاکار، اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی!
- 6 آنچه مقدس است، به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مبدا آنها را پایمال کنند و برگشته، شما را بدرند.
- 7 سؤال کنید که به شما داده خواهد شد، بطلبید که خواهید یافت، بکوید که برای شما باز کرده خواهد شد.
- 8 زیرا هر که سوال کند، یابد و کسی که بطلبد، دریافت کند و هر که بکوید برای او گشاده خواهد شد.
- 9 و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد؟
- 10 یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد؟
- 11 پس هرگاه شما که شریر هستید، دادن بخشش های نیکو را به فرزند خود می دانید، چقدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانی که از او سوال میکنند، خواهد بخشید!
- 12 لهذا آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید، زیرا این است تورات و صدُف انبیا.
- 13 از در تنگ داخل شوید، زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طرقي که راه هلاکت است و آنانی که بدان داخل می شوند، بسیارند.
- 14 زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که به حیات منتهی است و یابندگان آن کم اند.

- 15 اما از انبیای کذبه دوری کنید، که به لباس میشها نزد شما می آیند ولی در باطن، گرگان درنده می باشند.
- 16 ایشان را از میوه های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می چینند؟
- 17 همچنین هر درخت نیکو، میوه نیکو می آورد و درخت بد، میوه بد می آورد.
- 18 نمی تواند درخت خود میوه بد آورد، و نه درخت بد میوه نیکو آورد.
- 19 هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.
- 20 لهذا از میوه های ایشان، ایشان را خواهید شناخت.
- 21 نه هر که مرا "خداوند، خداوند" گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است بجا آورد.
- 22 بسا در آن روز مرا خواهند گفت: خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت ننمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختم؟
- 23 آنگاه به ایشان صریحا خواهم گفت که "هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید".
- 24 پس هر که این سخنان مرا بشنود و آنها را بجا آرد، او را به مردی دانا تشبیه میکنم که خانه خود را بر سنگ بنا کرد.
- 25 و باران باریده، سیلابها روان گردید و بادهای وزیده، بدان خانه زور آور شد و خراب نگردید زیرا که بر سنگ بنا شده بود.
- 26 و هر که این سخنان مرا شنیده، به آنها عمل نکرد، به مردی نادان ماند که خانه خود را بر رشن بنا نهاد.
- 27 و باران باریده، سیلابها جاری شد و بادهای وزیده، بدان خانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود.
- 28 و چون عیسی این سخنان را ختم کرد، آن گروه از تعلیم او در حیرت افتادند،
- 29 زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت، تعلیم می داد و نه مثل کاتبان.



## فصل 8

- 1 و چون او از کوه به زیر آمد، گروهی بسیار از عقب او روانه شدند.
- 2 که ناگاه ابرصی آمد و او را پرستش نموده، گفت: "ای خداوند اگر بخواهی، میتوانی مرا ظاهر سازی."
- 3 عیسی دست آورده، او را لمس نمود و گفت: "می خواهم، ظاهر شو." که فوراً برص او ظاهر گشت.
- 4 عیسی بدو گفت، زنهار کسی را اطلاع ندهی بلکه رفته خود را به کاهن بنما و آن هدیه را که موسی فرمود، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی باشد.
- 5 و چون عیسی وارد کفرناحوم شد، سروان رومی نزد وی آمد و بدو التماس نموده،
- 6 گفت: "ای خداوند، خادم من مفلوج در خانه خوابیده و بشدت متالم است."
- 7 عیسی بدو گفت: "من آمده، او را شفا خواهم داد."
- 8 سروان در جواب گفت: "خداوندا، لایق آن نیستم که زیر سقف من آیی، بلکه فقط سخنی بگو و خادم من صحت خواهدیافت."
- 9 زیرا که من نیز مردی مامور هستم و سپاهان را زیر دست خود دارم، چون به یکی گویم برو، می رود و به دیگری بیا، می آید و به غلام خود فلان کار را بکن، میکند."
- 10 عیسی چون این سخن را شنید، متعجب شده، به همراهان خود گفت: "هرآینه به شما می گویم که چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافته ام."
- 11 و به شما می گویم که بسا از مشرق و مغرب آمده، در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست،
- 12 اما پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد، در ظلمت خارجی، جایی که گریه و فشار دندان باشد.
- 13 پس عیسی به سروان گفت: "برو، بر وفق ایمانت تو را عطا شود." که در ساعت خادم او صحت یافت.
- 14 و چون عیسی به خانه پطرس آمد، مادرزن او را دید که تب کرده، خوابیده است.
- 15 پس دست او را لمس کرد و تب او را رها کرد. پس برخاسته، به خدمتگزاری ایشان مشغول گشت.
- 16 اما چون شام شد، بسیاری از دیوانگان را به نزد او آوردند و محض سخنی ارواح را بیرون کرد و همه مریضان را شفا بخشید.

- 17 تا سخنی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود تمام گردد که " او ضعف های ما را گرفت و مرض های ما را برداشت."
- 18 چون عیسی جمعی کثیر دور خود دید، فرمان داد تا به کناره دیگر روند.
- 19 آنگاه کاتبی پیش آمده، بدو گفت: " ای استادهرجا روی، تو را متابعت کنم."
- 20 عیسی بدو گفت: "روباهان را سوراخها و مرغان هوا را آشیانه ها است. لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست."
- 21 و دیگری از شاگردانش بدو گفت: " خداوندا اول مرا اجازه ده تا رفته، پدر خود را دفن کنم."
- 22 عیسی وی را گفت: "مرا متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند."
- 23 چون به قایق سوار شد، شاگردانش از عقب او آمدند.
- 24 ناگاه اضطراب عظیمی در دریا پدید آمد، بحدی که امواج، کشتی را فرو میگرفت و او درخواب بود.
- 25 پس شاگردان پیش آمده، او را بیدار کرده، گفتند: "خداوندا، ما را دریاب که هلاک می شویم!"
- 26 بدیشان گفت: "ای کم ایمانان، چرا ترسان هستید؟" آنگاه برخاسته، بادهای دریا را نهیب کرد که آرامی کامل پدید آمد.
- 27 اما آن اشخاص تعجب نموده، گفتند: "این چگونه مردی است که بادهای دریا نیز او را اطاعت میکنند!"
- 28 و چون به آن کناره در زمینی جَدریان رسید، دو شخص دیوانه از قبرها بیرون شده، بدو برخوردند و بحدی تند خوی بودند که هیچ کس از آن راه، نتوانستی عبور کند.
- 29 در ساعت فریاد کرده، گفتند: "ای عیسی پسر خدا، ما را با تو چه کار است؟ مگر در اینجا آمده ای تا ما را قبل از وقت عذاب کنی؟"
- 30 و گله گراز بسیاری دور از ایشان می چرید.
- 31 دیوها از وی استدعا نموده، گفتند: "هرگاه ما را بیرون کنی، در گله گرازان ما را بفرست."
- 32 ایشان را گفت: "بروید!" در حال بیرون شده، داخل گله گرازان گردیدند که فی الفور همه آن گرازان از بلندی به دریا جسته، در آب هلاک شدند.
- 33 اما شبانان گریخته، به شهر رفتند و تمام آن حادثه و ماجرای دیوانگان را شهرت دادند.
- 34 و اینک تمام شهر برای ملاقات عیسی بیرون آمد. چون او را دیدند، التماس نمودند که از حدود ایشان بیرون رود.

## فصل 9

- 1 پس به کشتی سوار شده، عبور کرد و به شهر خویش آمد.
- 2 ناگاه مفلوجی را بر بستر خوابانیده، نزد وی آوردند. چون عیسی ایشان را دید، مفلوج را گفت: "ای فرزند، خاطر جمع دار که گناهانت آمرزیده شد."
- 3 آنگاه بعضی از کاتبان با خود گفتند: "این شخص کفر می گوید."
- 4 عیسی خیالات ایشان را درك نموده، گفت: از بهر چه خیالات فاسد به خاطر خود راه می دهید؟
- 5 زیرا کدام سهل تر است، گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شد یا گفتن آنکه برخاسته بخرام؟
- 6 لیکن تا بدانید که پسر انسان را قدرت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست... آنگاه مفلوج را گفت: "برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود روانه شو!"
- 7 در حال برخاسته، به خانه خود رفت!
- 8 و آن گروه چون این عمل را دیدند، متعجب شده، خدایی را که این نوع قدرت به مردم عطا فرموده بود، تمجید نمودند.
- 9 چون عیسی از آنجا می گذشت، مردی را مسمی به متی به باج گاه نشسته دید. بدو گفت: "مرا متابعت کن." در حال برخاسته، از عقب وی روانه شد.
- 10 و واقع شد چون او در خانه به غذا نشسته بود که جمعی از باجگیران و گناهکاران آمده، با عیسی و شاگردانش بنشستند.
- 11 و فریسیان چون دیدند، به شاگردان او گفتند: "چرا استاد شما با باجگیران و گناهکاران غذا می خورد؟"
- 12 عیسی چون شنید، گفت: "نه تندرستان، بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند."
- 13 لیکن رفته، این را دریافت کنید که رحمت می خواهم نه قربانی، زیرا نیامده ام تا عادلان را، بلکه گناهکاران را به توبه دعوت نمایم."
- 14 آنگاه شاگردان یحیی نزد وی آمده، گفتند: "چون است که ما و فریسیان روزه بسیار میداریم، لیکن شاگردان تو روزه نمی دارند؟"
- 15 عیسی بدیشان گفت: "آیا پسران خانه عروسی، مادامی که داماد با ایشان است، میتوانند ماتم کنند؟ ولیکن ایامی می آید که داماد از ایشان گرفته شود، در آن هنگام روزه خواهند داشت."



16 و هیچ کس بر جامهٔ کهنه، پاره ای از پارچه نو وصله نمی کند زیرا که آن وصله از جامه جدا می گردد و دریدگی بدتر می شود.

17 و شراب نو را در مشکهای کهنه نمیریزند و الا مشکها دریده شده، شراب ریخته و مشکها تباه گردد. بلکه شراب نو را در مشکهای نو می ریزند تا هر دو محفوظ باشد.

18 و هنوز این سخنان را بدیشان می گفت که ناگاه رئیسی آمد و او را پرستش نموده، گفت: "اکنون دختر من مرده است. لیکن بیا و دست خود را بر وی گذار که زیست خواهد کرد."

19 پس عیسی به اتفاق شاگردان خود برخاسته، از عقب او روانه شد.

20 و اینک زنی که مدت دوازده سال به مرض استحاضه مبتلا می بود، از عقب او آمده دامن ردای او را لمس نمود.

21 زیرا با خود گفته بود: "اگر محض ردایش را لمس کنم، هر آینه شفا یابم."

22 عیسی برگشته، نظر بر وی انداخته، گفت: "ای دختر، خاطر جمع باش زیرا که ایمانت تو را شفا داده است!" در ساعت آن زن رستگار گردید.

23 و چون عیسی به خانه رئیس در آمده، نوحه گران و گروهی از شورش کنندگان را دیده،

24 بدیشان گفت: "راه دهید، زیرا دختر نمرده بلکه در خواب است." ایشان بر وی خنده کردند.

25 اما چون آن گروه بیرون شدند، داخل شده، دست آن دختر را گرفت که در ساعت برخاست.

26 و این کار در تمام آن مرزو بوم شهرت یافت.

27 و چون عیسی از آن مکان می رفت، دو کور فریاد کنان در عقب او افتاده، گفتند: "پسر داود! بر ما ترحم کن!"

28 و چون به خانه در آمد، آن دو کور نزد او آمدند عیسی بدیشان گفت: آیا ایمان دارید که این کار را می توانم کرد؟ گفتندش: "بلی خداوندا!"

29 در ساعت چشمان ایشان را لمس کرده، گفت: "بر وفق ایمانتان به شما بشود."

30 در حال چشمانشان باز شد و عیسی ایشان را با تاکید فرمود که زنهاری کسی اطلاع نیابد.

- 31 اما ایشان بیرون رفته، او را در تمام آن نواحی شهرت دادند
- 32 و هنگامی که ایشان بیرون می رفتند، ناگاه دیوانه ای گنگ را نزد او آوردند.
- 33 و چون دیو بیرون شد، گنگ، گویا گردید و همه در تعجب شده، گفتند: " در اسرائیل چنین امر هرگز دیده نشده بود."
- 34 لیکن فریسیان گفتند: " به واسطه رئیس دیوها، دیوها را بیرون می کند."
- 35 و عیسی در همه شهرها و دهات گشته، در کنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه می نمود و هر مرض و رنج مردم را شفا می داد.
- 36 و چون جمعی کثیر دید، دلش بر ایشان بسوخت زیرا که مانند گوسفندان بی شبان، پریشان حال و پراکنده بودند.
- 37 آنگاه به شاگردان خود گفت: "حصاد فراوان است لیکن کارگر کم. پس از صاحب حصاد استدعا نمایید تا کارگر در حصاد خود بفرستد."



## فصل 10

- 1 و دوازده شاگرد خود را طلبیده، ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد که آنها را بیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند.
- 2 و نامهای دوازده رسول این است: اول شمعون معروف به پطرس و برادرش اندریاس، یعقوب بن زبدي و برادرش یوحنا،
- 3 فیلیپس و برتولما، توما و متای باجگیر، یعقوب بن حلفی و لبی معروف به تدی،
- 4 شمعون قانونی و یهودای اسخریوطی که او را تسلیم نمود.
- 5 این دوازده را عیسی فرستاده، بدیشان وصیت کرده، گفت: "از راه امت ها مروید و در بلادی از سامریان داخل مشوید،

- 6 بلکه نزد گوسفندان گم شده اسرائیل بروید.
- 7 و چون می روید، موعظه کرده، گویند که ملکوت آسمان نزدیک است.
- 8 بیماران را شفا دهید، ابرصان را طاهر سازید، مردگان را زنده کنید، دیوها را بیرون نمایید. مفت یافته اید، مفت بدهید.
- 9 طلا یا نقره یا مس در کمرهای خود ذخیره کنید
- 10 و برای سفر، توشه دان یا دو پیراهن یا کفشها یا عصا بردارید، زیرا که مزدور مستحق خوراک خود است.
- 11 و در هر شهر یا قریه ای که داخل شوید، بپرسید که در آنجا که لیاقت دارد، پس در آنجا بمانید تا بیرون روید.
- 12 و چون به خانه ای درآیید، بر آن سلام نمایید،
- 13 پس اگر خانه لایق باشد، سلام شما بر آن واقع خواهد شد و اگر نالایق بود، سلام شما به شما خواهد برگشت.
- 14 و هر که شما را قبول نکند یا به سخن شما گوش ندهد، از آن خانه یا شهر بیرون شده، خاک پایهای خود را برافشانید.
- 15 هر آینه به شما می گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم و غموره از آن شهر سهل تر خواهد بود.
- 16 هان، من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان می فرستم، پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید.
- 17 اما از مردم برحذر باشید، زیرا که شما را به مجلسها تسلیم خواهند کرد و در کنایس خود شما را تازیانه خواهند زد،
- 18 و در حضور حکام و سلاطین، شما را بخاطر من خواهند برد تا بر ایشان و بر امت ها شهادتی شود.
- 19 اما چون شما را تسلیم کنند، اندیشه مکنید که چگونه یا چه بگویند زیرا در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت.
- 20 زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح پدر شما، در شما گوینده است.
- 21 و برادر، برادر را و پدر، فرزند را به موت تسلیم خواند کرد و فرزندان بر والدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید،

22 و به جهت اسم من، جمیع مردم از شما نفرت خواهند کرد. لیکن هر که تا به آخر صبر کند، نجات یابد.

23 و وقتی که دریک شهر بر شما جفا کنند، به دیگری فرار کنید زیرا هر آینه به شما میگویم تا پسر انسان نیاید، از همه شهرهای اسرائیل نخواهید پرداخت.

24 شاگرد از معلم خود افضل نیست و نه غلام از آقایش برتر.

25 کافی است شاگرد را که چون استاد خویش گردد و غلام را که چون آقای خود شود. پس اگر صاحب خانه را بَعْلَزَبُول خواندند، چقدر زیادتیر اهل خانه اش را.

26 لهذا از ایشان مترسید زیرا چیزی مستور نیست که مکشوف نگردد و نه مجهولی که معلوم نشود.

27 آنچه در تاریکی به شما می گویم، در روشنایی بگویید، و آنچه در گوش شنوید بر بامها موعظه کنید.

28 و از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نیستند، بیم مکنید بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنم.

29 آیا دو گنجشک به یک قلس فروخته نمی شود؟ و حال آنکه یکی از آنها جز به اراده پدر شما به زمین نمی افتد.

30 لیکن همه مویهای سر شما نیز شمرده شده است.

31 پس ترسان مباشید زیرا شما از گنجشکان بسیار افضل هستید.

32 پس هر که مرا پیش مردم اقرار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را اقرار خواهم کرد.

33 اما هر که مرا پیش مردم انکار نماید، من هم در حضور پدر خود که در آسمان است او را انکار خواهم نمود.

34 گمان مبرید که آمده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم. نیامده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم بلکه شمشیر را.

35 زیرا که آمده ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم.

36 و دشمنان شخص، اهل خانه او خواهند بود.

37 و هر که پدریا مادر را بیش از من دوست دارد، لایق من نباشد، و هر که پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد، لایق من نباشد.

38 و هر که صلیب خود را بر نداشته، از عقب من نیاید، لایق من نباشد.

39 هر که جان خود را دریابد، آن را هلاک سازد و هر که جان خود را بخاطر من هلاک کرد، آن را خواهد دریافت.

40 هر که شما را قبول کند، مرا قبول کرده و کسی که مرا قبول کرده است، فرستنده مرا قبول کرده باشد.

41 و آنکه نبی ای را به اسم نبی پذیرد، اجرت نبی یابد و هر که عادل را به اسم عادل پذیرفت، مزد عادل خواهد یافت.

42 و هر که از این صغار (کوچکان) را کاسه ای از آب سرد محض نام شاگرد نوشاند، هر آینه به شما می گویم اجر خود را ضایع نخواهد ساخت."

{ { { { } } } }

## فصل 11

1 و چون عیسی این وصیت را با دوازده شاگرد خود به اتمام رسانید، از آنجا روانه شد تا در شهرهای ایشان تعلیم دهد و موعظه نماید.

2 و چون یحیی در زندان اعمال مسیح را شنید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،

3 بدو گفت: "آیا آن آینده تویی یا منتظر دیگری باشیم؟"

4 عیسی در جواب ایشان گفت: " بروید و یحیی را از آنچه شنیده و دیده اید، اطلاع دهید

5 که کوران بینا می گردند و لنگان به رفتار می آیند و ابرسان طاهر و کران شنوا و مردگان زنده می شوند و فقیران بشارت می شنوند

6 و خوشا بحال کسی که در من نلغزد."

7 و چون ایشان می رفتند، عیسی با آن جماعت درباره یحیی آغاز سخن کرد که بجهت دیدن چه چیز به بیابان رفته بودید؟ آیا نی ای را که از باد در جنبش است؟

8 بلکه بجهت دیدن چه چیز بیرون شده اید؟ آیا مردی را که لباس فاخر در بردارد؟ اینک آنانی که رخت فاخر می پوشند در خانه های پادشاهان می باشند.

9 لیکن بجهت دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ آیات نبی را؟ بلی به شما می گویم از نبی افضلی را.

10 زیرا همان است آنکه درباره او مکتوب است: اینک من رسول خود را پیش روی تو می فرستم تا راه تو را پیش روی تو مهیا سازد.

11 هر آینه به شما می گویم که از اولاد زنان، بزرگتری از یحیی تعمیم دهنده بر نخاست، لیکن کوچکتر در ملکوت آسمان از وی بزرگتر است.

12 و از ایام یحیی تعمیم دهنده تا الآن، ملکوت آسمان مجبور می شود و جباران آن را به زور می ربایند.

13 زیرا جمیع انبیا و تورات تایحیی اخبار می نمودند.

14 و اگر خواهید قبول کنید، همان است الیاس که باید بیاید.

15 هر که گوش شنوا دارد بشنود.

16 لیکن این طایفه را به چه چیز تشبیه نمایم؟ اطفالی را مانند که در کوچه ها نشسته، رقیقان خویش را صدا زده،

17 می گویند: "برای شما نی نواختیم، رقص نکردید، نوحه گری کردیم، سینه نزدی."

18 زیرا که یحیی آمد، نه می خورد و نه می آشامید، می گویند، دیو دارد.

19 پسر انسان آمد که می خورد و می نوشد، می گویند اینک مردی پرخور و میگسار و دوست باجگیران و گناهکاران است. لیکن حکمت از فرزندان خود تصدیق کرده شده است.

20 آنگاه شروع به سلامت نمود بر آن شهرهایی که اکثر از معجزات وی در آنها ظاهر شد زیرا که توبه نکرده بودند.



## فصل 12

- 1 در آن زمان، عیسی در روز سَدَبَت از میان کشتزارها می گذشت و شاگردانش چون گرسنه بودند، به چیدن و خوردن خوشه ها آغاز کردند.
- 2 اما فریسیان چون این را دیدند، بدو گفتند: " اینک شاگردان تو عملی می کنند که کردن آن در روز سَدَبَت جایز نیست."
- 3 ایشان را گفت: " مگر نخوانده اید که آنچه داود و رفیقانش کردند، وقتی که گرسنه بودند؟
- 4 چه طور به خانه خدا در آمده نانهای تَقْدِمه را خورد که خوردن آن بر او و رفیقانش حلال نبود بلکه بر کاهنان فقط.
- 5 یا در تورات نخوانده اید که در روزهای سَدَبَت، گَهَنه در هیكل سَدَبَترا حرمت نمی دارند و بی گناه هستند؟
- 6 لیکن به شما می گویم که در اینجا شخصی بزرگتر از هیكل است!
- 7 و اگر این معنی را درك می کردید که " رحمت می خواهم نه قربانی" بی گناهان را مذمت نمی نمودید.
- 8 زیرا که پسر انسان مالک روز سَدَبَت نیز است."
- 9 و از آنجا رفته به کنیسه ایشان درآمد،
- 10 که ناگاه شخص دست خشکی حاضر بود. پس از وی پرسیده گفتند: " آیا در روز سَدَبَت شفا دادن جایز است یا نه؟" تا ادعایی بر او وارد آورند.
- 11 وی به ایشان گفت: کیست از شما که يك گوسفند داشته باشد و هرگاه آن در روز سبت به حفره ای افتد، او را نخواهد گرفت و بیرون آورد؟
- 12 پس چقدر انسان از گوسفند افضل است. بنابر این در سبت ها نیکویی کردن روا است.
- 13 آنگاه آن مرد را گفت: " دست خود را دراز کن!" پس دراز کرده، مانند دیگری صحیح گردید.
- 14 اما فریسیان بیرون رفته، بر او شورا نمودند که چطور او را هلاك کنند.
- 15 عیسی این را درك نموده، از آنجا روانه شد و گروهی بسیار از عقب او آمدند. پس جمیع ایشان را شفا بخشید
- 16 و ایشان را قدغن فرمود که او را شهرت ندهند.



- 17 تا تمام گردد کلامی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود:
- 18 "اینک بنده من که او را برگزیدم و حبیب من که خاطر من از وی خرسند است. روح خود را بر وی خواهم نهاد تا انصاف را بر امت ها اشتها نماید.
- 19 نزاع و فغان نخواهد کرد و کسی آواز او را در کوچه ها نخواهد شنید.
- 20 نی خرد شده را نخواهد شکست و فتیله نیم سوخته را خاموش نخواهد کرد تا آنکه انصاف را به نصرت بر آورد.
- 21 و به نام او امت ها امید خواهند داشت."
- 22 آنگاه دیوانه ای کور و گنگ را نزد او آوردند و او را شفا داد چنانکه آن کور و گنگ، گویا و بینا شد.
- 23 و تمام آن گروه در حیرت افتاده، گفتند: "آیا این شخص پسر داود نیست؟"
- 24 لیکن فریسیان شنیده، گفتند: "این شخص دیوها را بیرون نمی کند مگر به یاری بَعْلَزَبول، رئیس دیوها!"
- 25 عیسی خیالات ایشان را درك نموده، بدیشان گفت: "هر مملکتی که بر خود منقسم گردد، ویران شود و هر شهر یا خانه ای که بر خود منقسم گردد، برقرار نماند.
- 26 لهذا اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، هر آینه بخلاف خود منقسم گردد. پس چگونه سلطنتش پایدار ماند؟
- 27 و اگر من به وساطت بعلزبول دیوها را بیرون می کنم، پسران شما آنها را به یاری که بیرون می کنند؟ از این جهت ایشان را بر شما داوری خواند کرد.
- 28 لیکن هرگاه من به روح خدا دیوها را اخراج می کنم، هر آینه ملکوت خدا بر شما رسیده است.
- 29 و چگونه کسی بتواند در خانه شخصی زور آور درآید و اسفصل او را غارت کند، مگر آنکه اول آن زور آور را ببندد و پس خانه او را تاراج کند؟
- 30 هر که با من نیست، برخلاف من است و هر که با من جمع نکند، پراکنده سازد.
- 31 از این رو، شما را می گویم هر نوع گناه و کفر از انسان آمرزیده می شود، لیکن کفر به روح القدس از انسان عفو نخواهد شد.
- 32 و هر که برخلاف پسر انسان سخنی گوید، آمرزیده شود اما کسی که برخلاف روح القدس گوید، در این عالم و در عالم آینده هرگز آمرزیده نخواهد شد.

33 یا درخت را نیکو سازید و میوه اش را نیکو، یا درخت را فاسد گردانید و میوه اش را فاسد، زیرا که درخت از میوه اش شناخته می شود.

34 ای افعی زادگان، چگونه می توانید سخن نیکو بگوئید و حال آنکه بد هستیید زیرا که زبان از زیادتی دل سخن می گوید.

35 مرد نیکو از خزانة نیکوی دل خود، چیزهای خوب برمی آورد و مرد بد از خزانة بد، چیزهای بد بیرون می آورد.

36 لیکن به شما می گویم که هر سخن باطل که مردم گویند، حساب آن را در روز داوری خواهند داد.

37 زیرا که از سخنهای خود عادل شمرده خواهی شد و از سخنهای تو بر تو حکم خواهد شد.

38 آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب او گفتند: "ای استاد می خواهیم از تو آیتی بینیم"

39 او در جواب ایشان گفت: "فرقه شریر و زناکار آیتی می طلبند و بدیشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد.

40 زیرا همچنانکه یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود.

41 مردمان بینوا در روز داوری با این طایفه برخاسته، بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک بزرگتری از یونس در اینجا است.

42 مَلِکَه جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجا است.

43 و وقتی که روح پلید از آدمی بیرون آید، در طلب راحت به جایهای بی آب گردش میکند و نمییابد.

44 پس می گوید " به خانه خود که از آن بیرون آمدم بر می گردم،" و چون آید، آن را خالی و جاروب شده و آراسته می بیند.

45 آنگاه می رود و هفت روح دیگر بدتر از خود را برداشته می آورد و داخل گشته، ساکن آنجا می شوند و انجام آن شخص بدتر از آغازش می شود. همچنین به این فرقه شریر خواهد شد.

46 او با آن جماعت هنوز سخن می گفت که ناگاه مادر و برادرانش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستاده بودند.

47 و شخصی وی را گفت: " اینک مادر تو و برادرانت بیرون ایستاده، می خواهند با تو سخن گویند."

48 در جواب قایل گفت: " کیست مادر من و برادرانم کیانند؟"

49 و دست خود را به سوی شاگردان خود دراز کرده، گفت: " اینانند مادر من و برادرانم.

50 زیرا هر که اراده پدر مرا که در آسمان است بجا آورد، همان برادر و خواهر و مادر من است."



## فصل 13

1 و در همان روز، عیسی از خانه بیرون آمده، به کناره دریا نشست.

2 و گروهی بسیار بر وی جمع آمدند، بقسمی که به کشتی سوار شده قرار گرفت و تمامی آن گروه بر ساحل ایستادند.

3 و معانی بسیار به مَثَلها برای ایشان گفت: "وقتی برزگری بجهت پاشیدن بذر بیرون شد.

4 و چون بذر می پاشید. قدری در راه افتاد و مُرغان آمده، آن را خوردند.

5 و بعضی بر سنگلاخ جایی که خاک زیاد نداشت افتاده، بزودی سبز شد. چونکه زمین عمق نداشت،

6 و چون آفتاب برآمد بسوخت و چون ریشه نداشت، خشکید.

7 و بعضی در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده، آن را خفه نمود.

8 و برخی در زمین نیکو کاشته شده، بار آورد، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی.

9 هر که گوش شنوا دارد بشنود."

10 آنگاه شاگردانش آمده، به وی گفتند: "از چه جهت با اینها به مَثَلها سخن می رانی؟"

11 در جواب ایشان گفت: "دانستن اسرار ملکوت آسمان به شما عطا شده است، لیکن بدیشان عطا نشده،

12 زیرا هر که دارد بدو داده شود و افزونی یابد. اما کسی که ندارد آنچه دارد هم از او گرفته خواهد شد.

13 از این جهت با اینها به مَثَلها سخن می گویم که مینگرند و نمی بینند و شنوا هستند و نمی شنوند و نمی فهمند.

14 و در حق ایشان نبوت اشعیاء تمام می شود که می گوید: «به سمع خواهید نگریست و نخواهید دید.

15 زیرا قلب این قوم سنگین شده و به گوشها به سنگینی شنیده اند و چشمها ببینند و به گوشها بشنوند و به دلها بفهمند و بازگشت کنند و من ایشان را شفا دهم.»

16 لیکن خوشابحال چشمان شما زیرا که می بینند و گوشهای شما زیرا که می شوند

17 زیرا هر آینه به شما می گویم بسا انبیاء و عادلان خواستند که آنچه شما می بینید، ببینند و ندیدند و آنچه می شنوید، بشنوند و نشنیدند.

18 پس شما مَثَل برزگر را بشنوید.

19 کسی که کلمه ملکوت را شنیده، آن را نفهمید، شریر می آید و آنچه در دل او کاشته شده است می رباید، همان است آنکه در راه کاشته شده است.

20 و آنکه بر سنگلاخ ریخته شد، اوست که کلام را شنیده، فی الفور به خشنودی قبول میکند،

21 و لکن ریشه ای در خود ندارد، بلکه فانی است و هرگاه سختی یا صدمه ای به سبب کلام بر او وارد آید، در ساعت لغزش می خورد.

22 و آنکه در میان خارها ریخته شد، آن است که کلام را بشنود و اندیشه این جهان و غرور دولت، کلام را خفه کند و بی ثمر گردد.

23 و آنکه در زمین نیکو کاشته شد، آن است که کلام را شنیده، آن را می فهمد و بار آور شده، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی ثمر می آورد."

24 و مثلی دیگر بجهت ایشان آورده، گفت: "ملکوت آسمان مردی را ماند که بذر نیکو در زمین خود کاشت

25 و چون مردم در خواب بودند دشمنش آمده، در میان گندم کرکاس ریخته، برفت.

26 و وقتی که گندم روید و خوشه برآورد، کرکاس نیز ظاهر شد.

27 پس نوکران صاحب خانه آمده، به وی عرض کردند: «ای آقا مگر بذر نیکو در زمین خویش نکاشته ای؟ پس از کجا کرکاس بهم رسانید؟»

28 ایشان را فرمود: «این کار دشمن است.» عرض کردند: «آیا میخواهی برویم آنها را جمع کنیم؟»

29 فرمود: «نی، مبادا وقت جمع کردن کرکاس، گندم را بر آنها برکنید.

30 بگذارید که هر دو تا وقت حصاد با هم نمو کنند و در موسم حصاد دروگران را خواهم گفت که اول کرکاسها را جمع کرده، آنها را برای سوختن بافه ها ببندید اما گندم را در انبار من ذخیره کنید.»

31 بار دیگر مثلی برای ایشان زده، گفت: "ملکوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته، در مزرعه خویش کاشت.

32 و هرچند از سایر دانه ها کوچکتر است، ولی چون نمو کند بزرگترین بقول است و درختی می شود. چنانکه مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه می گیرند."

33 و مثلی دیگر برای ایشان گفت: "که ملکوت آسمان خمیر مایه ای را ماند که زنی آن را گرفته، در سه کیل خمیرپنهان کرد تا تمام، مخمر گشت."

34 همه این معانی را عیسی با آن گروه به مثلها گفت و بدون مثل بدیشان هیچ نگفت،

35 تا تمام گردد کلامی که به زبان نبی گفته شد: "دهان خود را به مثلها باز می کنم و به چیزهای مخفی شده از بنای عالم تَنطُّق خواهم کرد."

36 آنگاه عیسی آن گروه را مرخص کرده، داخل خانه گشت و شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: "مثل کرکاس مزرعه را بجهت ما شرح فرما."

37 در جواب ایشان گفت: "آنکه بذر نیکو می کارد پسر انسان است،

38 و مزرعه، این جهان است و بذر نیکو ابنای ملکوت و کرکاسها، پسران شریرند.

39 و دشمنی که آنها را کاشت ابلیس است و موسم حصاد، عاقبت این عالم و دروندگان، فرشتگانند.

40 پس همچنان که کرکاسها را جمع کرده، در آتش می سوزانند، همانطور در عاقبت این عالم خواهد شد

41 که پسر انسان ملائکه خود را فرستاده، همه لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد

42 و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان بود.

43 آنگاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب، درخشان خواهند شد. هر که گوش شنوا دارد بشنود.

44 و ملکوت آسمان گنجی را ماند، مخفی شده در زمین که شخصی آن رایافته، پنهان نمود و از خوشی آن رفته، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید.

45 باز ملکوت آسمان تاجری را ماند که جویای مرواریدهای خوب باشد،

46 و چونیک مروارید گرانبها یافت، رفت و مایملک خود را فروخته، آن را خرید.

47 ایضاً ملکوت آسمان مثل دامی است که به دریا افکنده شود و از هر جنسی به آن درآید،

48 و چون پر شود، به کناره اش کشند و نشسته، خوبها را در ظروف جمع کنند و بدها را دور اندازند.

49 بدینطور در آخر این عالم خواهد شد. فرشتگان بیرون آمده، طالحین را از میان صالحین جدا کرده،

50 ایشان را در تنور آتش خواهند انداخت، جایی که فشار دندان می باشد.

51 عیسی ایشان را گفت: "آیا همه این امور را فهمیده اید؟" گفتندش: "بلی خداوندا."

52 به ایشان گفت: "بنابراین، هر کاتبی که در ملکوت آسمان تعلیم یافته است، مثل صاحب خانه ای است که از خزانه خویش چیزهای نو و کهنه بیرون می آورد."

53 و چون عیسی این مثلها را به اتمام رسانید، از آن موضع روانه شد.

54 و چون به وطن خویش آمد، ایشان را در کنیسه ایشان تعلیم داد، بقسمی که متعجب شده، گفتند: "از کجا این شخص چنین حکمت و معجزات را بهم رسانید؟"

55 آیا این پسر نجار نمی باشد؟ و آیا مادرش مریم نامی نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا؟

56 و همه خواهرانش نزد ما نمی باشند؟ پس این همه را از کجا بهم رسانید؟"

57 و درباره او لغزش خوردند. لیکن عیسی بدیشان گفت: "نبی بی حرمت نباشد مگر در وطن و خانه خویش."

58 و به سبب بی ایمانی ایشان معجزه بسیار در آنجا ظاهر نساخت.



## فصل 14

1 در آن هنگام هیروودیس تیراراً خ چون شهرت عیسی را شنید،

2 به خادمان خود گفت: "این است یحیی تعمید دهنده که از مردگان برخاسته است، از این جهت معجزات از او صادر می گردد."

3 زیرا که هیروودیس یحیی را بخاطر هیروودیا، زن برادر خود فیلیس گرفته، در بند نهاده و در زندان انداخته بود،

4 چونکه یحیی بدو همی گفت: "نگاه داشتن وی بر تو حلال نیست."

5 و وقتی که قصد قتل او کرد. از مردم ترسید زیرا که او را نبی می دانستند.

6 اما چون بزم میلاد هیروودیس را می آراستند، دختر هیروودیا در مجلس رقص کرده، هیروودیس را شاد نمود.

7 از این رو قسم خورده وعده داد که آنچه خواهد، بدو بدهد.

8 و او از ترغیب مادر خود گفت که "سریحیی تعمید دهنده را الآن در طبقی به من عنایت فرما."

9 آنگاه پادشاه برنجید، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر همنشینان خود، فرمود که بدهند.

10 و فرستاده سریحیی را در زندان از تن جدا کرد،

- 11 و سر او را در طشتی گذارده، به دختر تسلیم نمودند و او آن را نزد مادر خود برد.
- 12 پس شاگردانش آمده، جسد او را برداشته، به خاک سپردند و رفته، عیسی را اطلاع دادند.
- 13 و چون عیسی این را شنید، به کشتی سوار شده، از آنجا به ویرانه ای به خلوت رفت. و چون مردم شنیدند، از شهرها به راه خشکی از عقب وی روانه شدند.
- 14 پس عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان رحم فرمود و بیماران ایشان را شفا داد.
- 15 و در وقت عصر، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: " این موضع ویرانه است و وقت الآن گذشته. پس این گروه را مرخص فرما تا به دهات رفته بجهت خود غذا بخرند."
- 16 عیسی ایشان را گفت: " احتیاج به رفتن ندارند، شما ایشان را غذا دهید."
- 17 بدو گفتند: " در اینجا جز پنج نان و دو ماهی نداریم!"
- 18 گفت: " آنها را اینجا به نزد من بیاورید!"
- 19 و بدان جماعت فرمود تا بر سبزه نشستند و پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره کرده، به شاگردان سپرد و شاگردان بدان جماعت.
- 20 و همه خورده، سیر شدند و از پاره های باقی مانده، دوازده سبد پر کرده، برداشتند.
- 21 و خورندگان سوای زنان و اطفال قریب به پنج هزار مرد بودند.
- 22 بیدرند عیسی شاگردان خود را اصرار نمود تا به کشتی سوار شده، پیش از وی به کناره دیگر روانه شوند تا آن گروه را رخصت دهد.
- 23 و چون مردم را روانه نمود، به خلوت برای عبادت بر فراز کوهی برآمد. و وقت شام در آنجا تنها بود.
- 24 اما کشتی در آن وقت در میان دریا به سبب باد مخالف که می وزید، به امواج گرفتار بود.
- 25 و در پاس چهارم از شب، عیسی بر دریا خرامیده، به سوی ایشان روانه گردید.
- 26 اما چون شاگردان او را بر دریا خرامان دیدند، مضطرب شده، گفتند که خیالی است، و از خوف فریاد برآوردند.



27 اما عیسی ایشان را بی تأمل خطاب کرده، گفت: "خاطر جمع دارید! منم، ترسان مباشید!"

28 پطرس در جواب او گفت: "خداوندا! اگر تویی مرا بفرما تا بر روی آب نزد تو آیم."

29 گفت: "بیا!" در ساعت پطرس از کشتی فرود شده، بر روی آب روانه شد تا نزد عیسی آید.

30 لیکن چون باد را شدید دید، ترسان گشت و مشرف به غرق شده، فریاد برآورده، گفت: "خداوندا مرا دریاب."

31 عیسی بی درنگ دست آورده، او را گرفت و گفت: "ای کم ایمان، چرا شك آوردی؟"

32 و چون به کشتی سوار شدند، باد ساکن گردید.

33 پس اهل کشتی آمده، او را پرستش کرده، گفتند: "در حقیقت تو پسر خدا هستی!"

34 آنگاه عبور کرده، به زمین جنیسه آمدند،

35 و اهل آن موضع او را شناخته، به همگی آن نواحی فرستاده، همه بیماران را نزد او آوردند،

36 و از او اجازت خواستند که محض دامن ردایش را لمس کنند و هر که لمس کرد، صحت کامل یافت.



## فصل 15

1 آنگاه کاتبان و فریسیان اورشلیم نزد عیسی آمده، گفتند:

2 "چگونه است که شاگردان تو تقلید مشایخ تجاوز می نمایند، زیرا هرگاه نان میخورند دست خود را نمی شویند؟"

3 او در جواب ایشان گفت: "شما نیز به تقلید خویش، از حکم خدا چرا تجاوز می کنید؟"

4 زیرا خدا حکم داده است که مادر و پدر خود را حرمت دار و هر که پدر یا مادر را دشنام دهد، البته هلاک گردد.

5 لیکن شما می گوئید هر که پدر یا مادر خود را گوید آنچه از من به تو نفع رسد، هدیه ایست،

6 و پدر یا مادر خود را بعد از آن احترام نمی نماید. پس به تقلید خود، حکم خدا را باطل نموده آید.

7 ای ریاکاران، اشعیاء درباره شما نیکو نبوت نموده است که گفت:

8 «این قوم به زبانهای خود به من تقرب می جویند و به لبهای خویش مرا تمجید مینمایند، لیکن دلشان از من دور است.

9 پس عبادت مرا عبث می کنند زیرا که احکام مردم را بمنزله فرایض تعلیم می دهند.

10 و انجماعت را خوانده، بدیشان گفت: "گوش داده، بفهمید،

11 نه آنچه به دهان فرو می رود انسان را نجس می سازد بلکه آنچه از دهان بیرون می آید انسان را نجس می گرداند."

12 آنگاه شاگردان وی آمده، گفتند: "آیا میدانی که فریسیان چون این سخن را شنیدند، بدشان داشتند؟"

13 او در جواب گفت: "هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، کنده شود.

14 ایشان را واگذارید، کوران راهنمایان کورانند و هرگاه کور، کور را راهنما شود، هر دو در چاه افتند."

15 پطرس در جواب او گفت: "این مثل را برای ما شرح فرما."

16 عیسی گفت: "آیا شما نیز تا به حال بی ادراک هستید؟"

17 آیا هنوز نیافته آید که آنچه از دهان فرو می رود، داخل شکم می گردد و در مذبله افکنده می شود؟

18 لیکن آنچه از دهان برآید، از دل صادر می گردد و این چیزها است که انسان را نجس می سازد.

19 زیرا که از دل برمی آید، خیالات بد و قتلها و زناها و فسقها و دزدیها و شهادت دروغ و کفرها.

20 اینهاست که انسان را نجس می سازد، لیکن خوردن به دستهای ناشسته، انسان را نجس نمی گرداند."

21 پس عیسی از آنجا بیرون شده، به دیلر صُور و صیدون رفت.

22 ناگاه زن کنعانی ای از آن حدود بیرون آمده، فریاد کنان وی را گفت: " خداوندا، پسر داودا، بر من رحم کن زیرا دختر من سخت دیوانه است."

23 لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده خواهش نمودند که " او را مرخص فرمای زیرا در عقب ما شلوغ می کند."

24 او در جواب گفت: " فرستاده نشده ام مگر بجهت گوسفندان گمشده خاندان اسرائیل."

25 پس آن زن آمده، او را پرستش کرده گفت: " خداوندا مرا یاری کن."

26 در جواب گفت که " نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست."

27 عرض کرد: " بلی خداوندا، زیرا سگان نیز از پاره های افتاده سفره آقایان خویش می خورند."

28 آنگاه عیسی در جواب او گفت: " ای زن! ایمان تو عظیم است! تو را بر حسب خواهش تو بشود." که در همان ساعت، دخترش شفایافت.

29 عیسی از آنجا حرکت کرده، به کناره دریای جلیل آمد و بر فراز کوه برآمده، آنجا بنشست.

30 و گروهی بسیار، لنگان و کوران و گنگان و شلان و جمعی از دیگران را با خود برداشته نزد او آمدند و ایشان را بر پایهای عیسی افکندند و ایشان را شفا داد،

31 بقسمی که آن جماعت، چون گنگان را گویا و شلان را تندرست و لنگان را خرامان و کوران را بینا دیدند، متعجب شده، خدای اسرائیل را تمجید کردند.

32 عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، گفت: " مرا بر این جماعت دل بسوخت زیرا که الحال سه روز است که با من می باشند و هیچ چیز برای خوراک نداند و نمی خواهم ایشان را گرسنه برگردانم مبادا در راه ضعف کنند."

33 شاگردانش به او گفتند: " از کجا در بیابان ما را آنقدر نان باشد که چنین انبوه را سیر کند؟"

34 عیسی ایشان را گفت: " چند نان دارید؟" گفتند: " هفت نان و قدری از ماهیان کوچک."

35 پس مردم را فرمود تا بر زمین بنشینند.

36 و آن هفت نان و ماهیان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد و شاگردان به آن جماعت.

37 و همه خورده، سیر شدند و از خرده های باقی مانده، هفت زنبیل پر برداشتند.

38 و خورندگان، سوای زنان و اطفال چهار هزار مرد بودند.

39 پس آن گروه را رخصت داد و به کشتی سوار شده به حدود مُجَدُّل آمد.



## فصل 16

1 آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد او آمده، از روی امتحان از وی خواستند که آیتی آسمانی برای ایشان ظاهر سازد.

2 ایشانرا جواب داد: "در وقت عصر می گوئید هوا خوش خواهد بود زیرا که آسمان سرخ است،

3 و صبحگاهان می گوئید امروز هوا بد خواهد شد زیرا که آسمان سرخ و گرفته است. ای ریاکاران می دانید صورت آسمان را تمییز دهید، اما علامات زمانها را نمی توانید!

4 فرقه شریر زناکار آیتی می طلبند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد جز آیت یونس نبی" پس ایشان را رها کرده، روانه شد.

5 و شاگردانش چون بدان طرف می رفتند، فراموش کردند که نان بردارند.

6 عیسی ایشان را گفت: "آگاه باشید که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید!"

7 پس ایشان در خود تفکر نموده، گفتند: "از آن است که نان برنداشته ایم."

8 عیسی این را درك نموده ، بدیشان گفت: " ای سست ایمانان چرا در خود تفکر می کنید از آنچه که نان نیاورده اید؟

9 آیا هنوز نفهمیده و یاد نیاورده اید آن پنج نان و پنج هزار نفر و چند سببی را که برداشتید؟

10 و نه آن هفت نان و چهار هزار نفر و چند زنبیلی را که برداشتید؟

11 پس چرا نفهمیدید که درباره نان شما را نگفتم که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید؟"

12 آنگاه دریافتند که نه از خمیرمایه نان بلکه از تعلیم فریسیان و صدوقیان حکم به احتیاط فرموده است.

13 و هنگامی که عیسی به نواحی قیصریه فیلیس آمد، از شاگردان خود پرسیده، گفت: " مردم را که پسر انسانم چه شخص می گویند؟"

14 گفتند: " بعضی یحیی تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یا یکی از انبیا.

15 ایشان را گفت: " شما مرا که میدانید؟"

16 شمعون پطرس در جواب گفت که " تویی مسیح، پسر خدای زنده!"

17 عیسی در جواب وی گفت: " خوشابحال تو ای شمعون بنیونا! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است.

18 و من نیز تو را می گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت.

19 و کلیدهای ملکوت آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود."

20 آنگاه شاگردان خود را قدغن فرمود که به هیچ کس نگویند که او مسیح است.

21 و از آن زمان عیسی به شاگردان خود خبر دادن آغاز کرد که رفتن او به اورشلیم و زحمت بسیار کشیدن از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان و کشته شدن و در روز سوم برخاستن ضروری است.

22 و پطرس او را گرفته، شروع کرد به منع نمودن و گفت: " حاشا! از تو ای خداوند که این بر تو هرگز واقع نخواهد شد!"

- 23 اما او برگشته، پطرس را گفت: "دور شو از من ای شیطان زیرا که باعث لغزش من می باشی، زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر می کنی!"
- 24 آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت: "گر کسی خواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته، از عقب من آید.
- 25 زیرا هر کس بخواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک سازد، اما هر که جان خود را بخاطر من هلاک کند، آن را دریابد.
- 26 زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟ یا اینکه آدمی چه چیز را فدای جان خود خواهد ساخت،
- 27 زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق ملائکه خود و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد.
- 28 هر آینه به شما می گویم که بعضی در اینجا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می آید، ذائقه موت را نخواهند چشید."



## فصل 17

- 1 و بعد از شش روز عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته، ایشان در خلوت به کوهی بلند برد.
- 2 و در نظر ایشان هیأت او مبتدل گشت و چهره اش چون خورشید، درخشنده و جامه اش چون نور، سفید گردید.
- 3 که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو می کردند.

4 اما پطرس به عیسی متوجه شده، گفت که " خداوندا، بودن ما در اینجا نیکو است! اگر بخواهی، سه سایبان در اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی بجهت موسی و دیگری برای الیاس."

5 و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که " این است پسر حبیب من که از وی خوشنودم. او را بشنوید!"

6 و چون شاگردان این را شنیدند، به روی افتاده بی نهایت ترسان شدند.

7 عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود و گفت: " برخیزید و ترسان مباشید!"

8 وچشمان خود را گشوده، هیچ کس را جز عیسی تنها ندیدند.

9 و چون ایشان از کوه به زیر می آمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، زهار این رویا را به کسی باز نگویند.

10 شاگردانش از او پرسیده، گفتند: " پس کاتبان چرا می گویند که می باید الیاس اول آید؟"

11 او در جواب گفت: " البته الیاس می آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود.

12 لیکن به شما می گویم که الحال الیاس آمده است و او را نشناختند بلکه آنچه خواستند با وی کردند، به همانطور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید."

13 آنگاه شاگردان دریافتند که درباره یحیی تعمید دهنده بدیشان سخن می گفت.

14 و چون به نزد جماعت رسیدند، شخصی پیش آمده، نزد وی زانو زده، عرض کرد:

15 "خداوندا، بر پسر من رحم کن زیرا مصروع و به شدت متألم است، چنانکه بارها در آتش و مکرراً در آب می افتد.

16 و او را نزد شاگردان تو آوردم، نتوانستند او را شفا دهند."

17 عیسی در جواب گفت: " ای فرقه بی ایمان کج رفتار، تا به کی با شما باشم و تا چند متحمل شما گردم؟ او را نزد من آورید؟"

18 پس عیسی او را نهیب داده، دیو از وی بیرون شد و در ساعت، آن پسر شفا یافت.

19 اما شاگردان نزد عیسی آمده، در خلوت از او پرسیدند: "چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟"

20 عیسی ایشان را گفت: "به سبب بی ایمانی شما. زیرا هر آینه به شما می گویم، اگر ایمان به قدر دانه خردلی می داشتید، بدین کوه می گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو، البته منتقل می شد و هیچ امری بر شما محال نمی بود.

21 لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی رود."

22 و چون ایشان در جلیل می گشتند، عیسی بدیشان گفت: "پسر انسان بدست مردم تسلیم کرده خواهد شد،

23 و او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست." پس بسیار محزون شدند.

24 و چون ایشان وارد کفرناحوم شدند، محصلان دو درهم نزد پطرس آمده، گفتند: "آیا استاد شما دو درهم را نمی دهد؟"

25 گفت: "بلی." و چون به خانه درآمده، عیسی بر او سبقت نموده، گفت: "ای شمعون چه گمان داری؟ پادشاهان جهان از چه کسان عشر و جزیه می گیرند؟ از فرزندان خویش یا از بیگانگان؟"

26 پطرس به وی گفت: "از بیگانگان." عیسی بدو گفت: "پس یقیناً پسران آزادند!

27 لیکن مبادا که ایشان را برنجانیم، به کناره دریا رفته، قلبی بینداز و اول ماهی که بیرون می آید، گرفته و دهانش را باز کرده، مبلغ چهار درهم خواهی یافت. آن را برداشته، برای من و خود بدیشان بده!"



## فصل 18

1 در همان ساعت، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: "چه کسی در ملکوت آسمان بزرگتر است؟"

2 آنگاه عیسی طفلی طلب نموده، در میان ایشان برپا داشت



3 و گفت: "هر آینه به شما می گویم تا بازگشت نکنید و مثل طفل كوچك نشوید، هرگز داخل ملكوت آسمان نخواهید شد.

4 پس هر كه مثل این بچه كوچك خود را فروتن سازد، همان در ملكوت آسمان بزرگتر است.

5 و کسی كه چنین طفلی را به اسم من قبول كند، مرا پذیرفته است.

6 و هر كه یکی از این صغار را كه به من ایمان دارند، لغزش دهد او را بهتر می بود كه سنگ آسیایی بر گردنش آویخته، در قعر دریا غرق می شد!

7 وای بر این جهان به سبب لغزشها، زیرا كه لابد است از وقوع لغزشها، لیكن وای بر کسی كه سبب لغزش باشد.

8 پس اگر دستت یا پایت تو را بلغزاند، آن را قطع كرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است كه لنگ یا شل داخل حیات شوی از آنكه با دو دست یا دو پا در آتش جاودانی افكنده شوی.

9 و اگر چشمت ترا لغزش دهد، آن را قلع كرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است با يك چشم وارد حیات شوی، از اینکه با دو چشم در آتش جهنم افكنده شوی.

10 زنهاریکی از این صغار را حقیر مشمارید، زیرا شما را می گویم كه ملائكه ایشان دائماً در آسمان روی پدر مرا كه در آسمان است می بینند.

11 زیرا كه پسر انسان آمده است تا گم شده را نجات بخشد.

12 شما چه گمان می برید، اگر کسی را صد گوسفند باشد و یکی از آنها گم شود، آیا آن نود و نه را به كوهسار نمی گذارد و به جستجوی آن گم شده نمی رود؟

13 و اگر اتفاقاً آن رایابد، هر آینه به شما می گویم بر آن یکی بیشتر شادی می كند از آن نودونه كه گم نشده اند.

14 همچنین اراده پدر شما كه در آسمان است این نیست كه یکی از این كوچكان هلاك گردد.

15 و اگر برادرت به تو گناه كرده باشد، برو و او را میان خود و او در خلوت الزام كن. هرگاه سخن تو را گوش گرفت، برادر خود را دریافتی،

16 و اگر نشنود، يك یا دو نفر دیگر با خود بردار تا از زبان دو یا سه شاهد، هر سخنی ثابت شود.

17 و اگر سخن ایشان را رد کند، به کلیسا بگو و اگر کلیسا را قبول نکند، در نزد تو مثل غریبه یا باجگیر باشد.

18 هر آینه به شما می گویم آنچه بر زمین ببندید، در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین بگشایید، در آسمان گشوده شده باشد.

19 باز به شما می گویم هر گاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند، هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد.

20 زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضرم."

21 آنگاه پطرس نزد او آمده، گفت: " خداوندا! چند مرتبه برادرم به من خطا ورزد، می باید او را آمرزید؟ آیا هفت مرتبه؟"

22 عیسی بدو گفت: "تو را نمی گویم تا هفت مرتبه، بلکه تا هفتاد هفت مرتبه!

23 از آن جهت ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که با غلامان خود اراده محاسبه داشت.

24 و چون شروع به حساب نمود، شخصی را نزد او آوردند که ده هزار قنطار به او بدهکار بود.

25 و چون چیزی نداشت که ادا نماید، آقایش امر کرد که او را با زن و فرزندان و تمام مایملک او فروخته، طلب را وصول کنند.

26 پس آن غلام رو به زمین نهاده او را پرستش نمود و گفت: « ای آقا مرا مهلت ده تا همه را به تو ادا کنم.»

27 آنگاه آقای آن غلام بر وی ترحم نموده، او را رها کرد و قرض او را بخشید.

28 لیکن چون آن غلام بیرون رفت، یکی از همقطاران خود رایافت که از او صد دینار طلب داشت. او را بگرفت و گلویش را فشرده گفت: « طلب مرا ادا کن!»

29 پس آن همقطار بر پایهای او افتاده، التماس نموده، گفت: « مرا مهلت ده تا همه را به تو رد کنم.»

30 اما او قبول نکرد بلکه رفته، او را در زندان انداخت تا قرض را ادا کند.

31 چون همقطاران وی این وقایع را دیدند، بسیار غمگین شده، رفتند و آنچه شده بود به آقای خود باز گفتند.

32 آنگاه مولایش او را طلبیده، گفت: « ای غلام شریر، آیا تمام آن قرض را محض خواهش تو به تو نبخشیدیم؟

33 پس آیا تو را نیز لازم نبود که بر همقطار خود رحم کنی چنانکه من بر تو رحم کردم؟»

34 پس مولای او در غضب شده، او را به جلادان سپرد تا تمام قرض را بدهد،

35 به همینطور پدر آسمان من نیز با شما عمل خواهد نمود، اگر هریکی از شما برادر خود را از دل نبخشد."



## فصل 19

1 و چون عیسی این سخنان را به اتمام رسانید از جلیل روانه شده، به حدودیه اردن آمد.

2 و گروهی بسیار از عقب او آمدند و ایشان را در آنجا شفا بخشید.

3 پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند: "آیا جایز است مرد، زن خود را به هر علتی طلاق دهد؟"

4 او در جواب ایشان گفت: "مگر نخوانده اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید."

5 و گفت: "از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش بپیوندد و هر دو یک تن خواهند شد؟"

6 بنابراین بعد از آن دو نیستند، بلکه یک تن هستند. پس آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد."

7 به وی گفتند: "پس از بهر چه موسی امر فرمود که زن را طلاقنامه دهند و جدا کنند؟"

8 ایشان را گفت: "موسی به سبب سنگدلی شما، شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید. لیکن از ابتدا چنین نبود."

9 و به شما می گویم هر که زن خود را بغیر علت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، زانی است و هر که زن مطلقه ای را نکاح کند، زنا کند."

10 شاگردانش بدو گفتند: " اگر حکم شوهر با زن چنین باشد، نکاح نکردن بهتر است!"

11 ایشان را گفت: "تمامی خلقت این کلام را نمی پذیرند، مگر به کسانی که عطا شده است."

12 زیرا که بعضی می باشند که از شکم مادر چنین متولد شدند و نمیتوانند ازدواج کنند و بعضی هستند که از مردم مقطوع النسل شده اند و بعضی هستند که بجهت ملکوت خدا ازدواج نمیکنند. آنکه توانایی قبول دارد بپذیرد."

13 آنگاه چند بچه کوچک رانزد او آوردند تا دستهای خود را بر ایشان نهاده، دعا کند. اما شاگردان، ایشان را نهیب دادند.

14 عیسی گفت: " بچه های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من ایشان را منع کنید، زیرا ملکوت آسمان از مثل اینها است."

15 و دستهای خود را بر ایشان گذارده از آن جا روانه شد.

16 ناگاه شخصی آمده، وی را گفت: "ای استاد نیکو، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟"

17 وی را گفت: "از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست، جز خدا فقط. لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی، احکام را نگاه دار."

18 بدو گفت: " کدام احکام؟" عیسی گفت: "قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده،

19 و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایه خود را مثل نفس خود دوست دار."

20 جوان وی را گفت: "همه اینها را از طفولیت نگاه داشته ام، دیگر مرا چه ناقص است؟"

21 عیسی بدو گفت: "اگر بخواهی کامل شوی، رفته مایملک خود را بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت، و آمده مرا متابعت نما."

22 چون جوان این سخن را شنید، دل تنگ شده برفت زیرا که مال بسیار داشت.

23 عیسی به شاگردان خود گفت: "هرآینه به شما می گویم که شخص دولتمند به ملکوت آسمان به دشواری داخل می شود."

24 و باز شما را می گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا."

25 شاگردان چون شنیدند بغایت متحیر گشته، گفتند: "پس که می تواند نجات یابد؟"

26 عیسی متوجه ایشان شده، گفت: "نزد انسان این محال است لیکن نزد خدا همه چیز ممکن است."

27 آنگاه پطرس در جواب گفت: "اینک ما همه چیزها را ترك کرده، تو را متابعت می کنیم. پس ما را چه خواهد بود؟"

28 عیسی ایشان را گفت: "هرآینه به شما می گویم شما که مرا متابعت نموده اید، در معاد وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز به دوازده کرسی نشسته، بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود."

29 و هر که بخاطر اسم من، خانه یا برادران و خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمینها را ترك کرد، صد چندان خواهدیافت و وارث حیات جاودانی خواهد گشت.

30 لیکن بسا اولین که آخرین می گرداند و آخرین، اولین!"



## فصل 20

1 "زیرا ملکوت آسمان صاحب خانه ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا کارگران بجهت تاکستان خود به مزد بگیرد."

2 پس با کارگر، روزی يك دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود فرستاد.

3 و قریب به ساعت سوم بیرون رفته، بعضی دیگر را در بازار بیکار ایستاده دید.

4 ایشان را نیز گفت: «شما هم به تاکستان بروید و آنچه حق شما است به شما می دهم.» پس رفتند.»

- 5 باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، همچنین کرد.
- 6 و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر بیکار ایستاده یافت. ایشان را گفت: «از بهر چه تمامی روز در اینجا بیکار ایستاده اید؟»
- 7 گفتندش: «هیچ کس ما را به مزد نگرفت.» بدیشان گفت: «شما نیز به تاکستان بروید و حق خویش را خواهید یافت.»
- 8 و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر خود گفت: «کارگران را طلبیده، از آخرین گرفته تا اولین مزد ایشان را ادا کن.»
- 9 پس یازده ساعتیان آمده، هر نفری دیناری یافتند.
- 10 و اولین آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت. ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند.
- 11 اما چون گرفتند، به صاحب خانه شکایت نموده،
- 12 گفتند که «این آخرین، یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیده ایم مساوی ساخته ای؟»
- 13 او در جواب یکی از ایشان گفت: «ای رفیق بر تو ظمی نکردم. مگر به دیناری با من قرار ندادی؟»
- 14 حق خود را گرفته برو. می خواهم بدین آخرین مثال تو دهم.
- 15 آیا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بد است از آن رو که من نیکو هستم؟»
- 16 بنابراین اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد، زیرا خوانده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم."
- 17 و چون عیسی به اورشلیم می رفت، دوازده شاگرد خود را در اثنای راه به خلوت طلبیده بدیشان گفت:
- 18 "اینک به سوی اورشلیم می رویم و پسر انسان به روسای کهنه و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد و حکم قتل او را خواهند داد،
- 19 و او را به امتهای خواهند سپرد تا او را استهزا کنند و تازیانه زنند و مصلوب نمایند و در روز سوم خواهد برخاست."
- 20 آنگاه مادر دو پسر زبیدی با پسران خود نزد وی آمده و پرستش نموده، از او چیزی درخواست کرد.

- 21 بدو گفت: "چه خواهش داری؟" گفت: "بفرما تا این دو پسر من در ملکوت تو، یکی بر دست راست و دیگری بر دست چپ تو بنشینند."
- 22 عیسی در جواب گفت: "نمی دانید چه می خواهید. آیا می توانید از آن کاسه ای که من می نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من مییابم، بیابید؟" بدو گفتند: "می توانیم."
- 23 ایشان را گفت: "البته از کاسه من خواهید نوشید و تعمیدی را که من مییابم، خواهید یافت لیکن نشستن به دست راست و چپ من، از آن من نیست که بدهم، مگر به کسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است."
- 24 اما چون آن ده شاگرد شنیدند، بر آن دو برادر دل رنجیدند.
- 25 عیسی ایشان را پیش طلبیده، گفت: "آگاه هستید که حکام امت ها بر ایشان سروری می کنند و روسا بر ایشان مسلطند."
- 26 لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که در میان شما می خواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد.
- 27 و هر که می خواهد در میان شما مقدم بوَد، غلام شما باشد.
- 28 چنانکه "پسر انسان نیامد تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد."
- 29 و هنگامی که از آریحا بیرون می رفتند، گروهی بسیار از عقب او می آمدند.
- 30 که ناگاه دو مرد کور کنار راه نشسته، چون شنیدند که عیسی در گذر است، فریاد کرده، گفتند: "خداوندا، پسر داودا، بر ما ترحم کن!"
- 31 و هر چند خلق ایشان را نهیب می دادند که خاموش شوند، بیشتر فریاد کنان میکشیدند: "خداوندا، پسر داودا، بر ما ترحم فرما!"
- 32 پس عیسی ایستاده، به آواز بلندگفت: "چه می خواهید برای شما کنم؟"
- 33 به وی گفتند: "خداوندا، اینک چشمان ما باز گردد!"
- 34 پس عیسی ترحم نموده، چشمان ایشان را لمس نمود که در ساعت بینا گشته، از عقب او روانه شدند.



## فصل 21

- 1 و چون نزد يك به اورشليم رسیده، وارد بيت فاجی نزد كوه زيتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،
- 2 بدیشان گفت: "در این قریه ای که پیش روی شما است بروید و در حال، الاغی را با کره اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده نزد من آورید.
- 3 و هرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگویید خداوند بدینها احتیاج دارد که فی الفور آنها را خواهد فرستاد."
- 4 و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود
- 5 که: "لختر صدپیون را گوید که اینك پادشاه تو نزد تو می آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کره الاغ."
- 6 پس شاگردان رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، بعمل آوردند.
- 7 و الاغ را باز کرده، آورده و رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد.
- 8 و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخه ها بریده، در راه می گسترند.
- 9 و جمعی پیش و پس او رفته، فریاد کنان می گفتند: "هوشیعانا پسر داودا، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می آید! هوشیعانا در اعلی علیین!"
- 10 و چون وارد اورشليم شد، تمام شهر به آشوب آمده، می گفتند: "این کیست؟"
- 11 آن گروه گفتند: "این است عیسی نبی از ناصره جلیل."
- 12 پس عیسی داخل هیکل خدا گشته، جمیع کسانی را که در هیکل خرید و فروش میکردند، بیرون نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوتر فروشان را واژگون ساخت.
- 13 و ایشان را گفت: "مکتوب است که خانه من خانه دعا نامیده می شود. لیکن شما مغاره دزدانش ساخته آید."
- 14 و کوران و شلان در هیکل، نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید.
- 15 اما روسای کهنه و کاتبان چون عجایی که از او صادر می گشت و کودکان را که در هیکل فریاد بر آورده، "هوشیعانا پسر داودا" می گفتند دیدند، غضبناک گشته،



16 به وی گفتند: "نمی شنوی آنچه اینها می گویند؟" عیسی بدیشان گفت: "بلی، مگر خوانده اید این که از دهان کودکان و شیرخوارگان حمد را مهیا ساختی؟"

17 پس ایشان را واگذارده، از شهر بسوی بیت عنیا رفته، در آنجا شب را بسر برد.

18 بامدادان چون به شهر مراجعت می کرد، گرسنه شد

19 و در کناره راه يك درخت انجیر دیده، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت: "از این به بعد میوه تا به ابد بر تو نشود!" که در ساعت درخت انجیر خشکید!

20 چون شاگردانش این را دیدند، متعجب شده، گفتند: "چه بسیار زود درخت انجیر خشک شده است!"

21 عیسی در جواب ایشان گفت: "هرآینه به شما می گویم اگر ایمان می داشتید و شك ننمائید، نه همین را که به درخت انجیر شد می کردید، بلکه هرگاه بدین کوه می گفتید منتقل شده به دریا افکنده شو، چنین می شد.

22 و هر آنچه با ایمان به دعا طلب کنید، خواهید یافت."

23 و چون به هیکل درآمده، تعلیم می داد، روسای کهنه و مشایخ قوم نزد او آمده، گفتند: "به چه قدرت این اعمال را می نمایی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟"

24 عیسی در جواب ایشان گفت: "من نیز از شما سخنی می پرسم. اگر آن را به من گویند، من هم به شما گویم که این اعمال را با چه قدرت می نمایم.

25 تعمید یحیی از کجا بود؟ از آسمان یا از انسان؟" ایشان با خود تفکر کرده، گفتند که اگر گوئیم از آسمان بود، هرآینه گویند پس چرا به وی ایمان نیاوردید.

26 و اگر گوئیم از انسان بود، از مردم می ترسیم زیرا همه یحیی را نبی می دانند.

27 پس در جواب عیسی گفتند: "نمی دانیم." بدیشان گفت: "من هم شما را نمی گویم که به چه قدرت این کارها را می کنم.

28 لیکن چه گمان دارید؟ شخصی را دو پسر بود. نزد نخستین آمده، گفت: «ای فرزند امروز به تاکستان من رفته، به کار مشغول شو.»

29 در جواب گفت: «نخواهم رفت.» اما بعد پشیمان گشته، برفت.

30 و به دومین نیز همچنین گفت. او در جواب گفت: «ای آقا من می روم.» ولی نرفت.

31 کدامیک از این دو خواهش پدر را بجا آورد؟" گفتند: "اولی" عیسی بدیشان گفت: "هرآینه به شما می گویم که باجگیران و فاحشه ها قبل از شما داخل ملکوت خدا میگردند،

32 زانرو که یحیی از راه عدالت نزد شما آمد و بدو ایمان نیاوردید، اما باجگیران و فاحشه ها بدو ایمان آوردند و شما چون دیدید، آخر هم پشیمان نشدید تا بدو ایمان آورید.

33 و مثلی دیگر بشنوید: صاحب خانه ای بود که تاکستانی غرس نموده، خطیره ای گردش کشید و چرخشی در آن کند و برجی بنا نمود. پس آن را به دهقانان سپرده، عازم سفر شد.

34 و چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه های او را بردارند.

35 اما دهقانان غلامانش را گرفته، بعضی را زدند و بعضی را کشتند و بعضی را سنگسار نمودند.

36 باز غلامان دیگر، بیشتر از اولین فرستاده، بدیشان نیز به همانطور سلوک نمودند.

37 بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده، گفت: «پسر مرا حرمت خواهند داشت.»

38 اما دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند: «این وارث است. بیایید او را بکشیم و میراثش را ببریم.»

39 آنگاه او را گرفت، بیرون تاکستان افکنده، کشتند.

40 پس چون مالک تاکستان آید، به آن دهقانان چه خواهد کرد؟

41 گفتند: "البته آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان دیگر خواهد سپرد که میوه هایش را در موسم بدو دهند."

42 عیسی بدیشان گفت: "مگر در کتب هرگز نخوانده اید این که سنگی را که معمارانش رد نمودند، هعمان سر زاویه شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است."

43 از این جهت شما را می گویم که ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امتی که میوه اش را بیاورند، عطا خواهد شد.

44 و هر که بر آن سنگ افتد، منکسر شود و اگر آن بر کسی افتد، نرمش سازد."

45 و چون روسای کهنه و فریسیان مثل هایش را شنیدند، دریافتند که درباره ایشان می گوید.

46 و چون خواستند او را گرفتار کنند، از مردم ترسیدند زیرا که او را نبی می دانستند.



## فصل 22

- 1 و عیسی توجه نموده، باز به مثلها ایشان را خطاب کرده، گفت:
- 2 "ملکوت آسمان، پادشاهی را ماند که برای پسر خویش عروسی کرد.
- 3 و غلامان خود را فرستاد تا دعوت شدگان را به عروسی بخوانند و نخواستند بیایند.
- 4 باز غلامان دیگر روانه نموده، فرمود: «دعوت شدگان را بگویید که اینک خوان خود را حاضر ساخته ام و گاوان و پرواریهای من کشته شده و همه چیز آماده است، به عروسی بیایید.»
- 5 ولی ایشان بی اعتنایی نموده، راه خود را گرفتند، یکی به مزرعه خود و دیگری به تجارت خویش رفت.
- 6 و دیگران غلامان او را گرفته، دشنام داده، کشتند.
- 7 پادشاه چون شنید، غضب نموده، لشکریان خود را فرستاده، آن قاتلان را به قتل رسانید و شهر ایشان را بسوخت.
- 8 آنگاه غلامان خود را فرمود: عروسی حاضر است، لیکن دعوت شدگان لیاقت نداشتند.
- 9 الآن به شوارع عامه بروید و هر که را بیایید به عروسی بطلبید.
- 10 پس آن غلامان به سر راهها رفته، نیک و بد هر که رایافتند جمع کردند، چنانکه خانه عروسی از مجلسیان مملو گشت.
- 11 آنگاه پادشاه بجهت دیدن اهل مجلس داخل شده، شخصی را در آنجا دید که جامه عروسی در بر ندارد.
- 12 بدو گفت: "«ای عزیز چطور در اینجا آمدی و حال آنکه جامه عروسی در بر نداری؟»" او خاموش شد.
- 13 آنگاه پادشاه خادمان خود را فرمود: «این شخص را دست و پا بسته بردارید و در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان باشد.»
- 14 زیرا دعوت شدگان بسیارند و برگزیدگان کم."
- 15 پس فریسیان رفته، شورا نمودند که چطور او را در گفتگو گرفتار سازند.

16 و شاگردان خود را با هیرودیان نزد وی فرستاده، گفتند: "استادا می دانیم که صادق هستی و طریق خدا رابه راستی تعلیم می نمایی و از کسی باک نداری زیرا که به ظاهر خلق نمی نگری.

17 پس به ما بگو رأی تو چیست. آیا جزیه دادن به قیصر رواست یا نه؟"

18 عیسی شرارت ایشان را درك کرده، گفت: "ای ریاکاران، چرا مرا تجربه می کنید؟"

19 سکه جزیه را به من بنمایید. ایشان دیناری نزد وی آوردند.

20 بدیشان گفت: این صورت و رقم از آن کیست؟"

21 بدو گفتند: "از آن قیصر." بدیشان گفت: " مال قیصر به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا!"

22 چون شنیدند، متعجب شدند و او را واگذارده، برفتند.

23 و در همان روز، صدوقیان که منکر قیامت هستند نزد او آمده، سوال نموده،

24 گفتند: "ای استاد، موسی گفت اگر کسی بی اولاد بمیرد، می باید برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پیدا نماید.

25 باری در میان ما هفت برادر بودند که اول زنی گرفته، بمرد و چون اولادی نداشت زن را به برادر خود ترك کرد.

26 و همچنین دومین و سومین تا هفتمین.

27 و آخر از همه آن زن نیز مرد.

28 پس او در قیامت، زن کداميك از آن هفت خواهد بود زیرا که همه او را داشتند؟"

29 عیسی در جواب ایشان گفت: "گمراه هستید از این رو که کتاب و قوت خدا را در نیافته اید،

30 زیرا که در قیامت، نه نکاح می کنند و نه نکاح کرده می شوند بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان می باشند.

31 اما درباره قیامت مردگان، آیا نخوانده اید کلامی را که خدا به شما گفته است،

32 «من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب.» خدا، خدای مرگان نیست بلکه خدای زندگان است."

- 33 و آن گروه چون شنیدند، از تعلیم وی متحیر شدند.
- 34 اما چون فریسیان شنیدند که صدوقیان را مجاب نموده است، با هم جمع شدند.
- 35 و یکی از ایشان که فقیه بود، از وی به طریق امتحان سوال کرده، گفت:
- 36 "ای استاد، کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟"
- 37 عیسی وی را گفت: "اینکه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما.
- 38 این است حکم اول و اعظم.
- 39 و دوم مثل آن است یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما.
- 40 بدین دو حکم، تمام تورات و صُحُف انبیا متعلق است."
- 41 و چون فریسیان جمع بودند، عیسی از ایشان پرسیده،
- 42 گفت: "درباره مسیح چه گمان می برید؟ او پسر کیست؟" بدو گفتند: " پسر داود."
- 43 ایشان را گفت: "پس چطور داود در روح، او را خداوند می خواند؟ چنانکه می گوید:
- 44 «خداوند به خداوند من گفت، به دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم.»
- 45 پس هر گاه داود او را خداوند می خواند، چگونه پسرش می باشد؟"
- 46 و هیچ کس قدرت جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آن روز دیگر جرأت سوال کردن از او نمود.



## فصل 23

- 1 آنگاه عیسی آن جماعت و شاگردان خود را خطاب کرده،
- 2 گفت: "کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته اند.
- 3 پس آنچه به شما گویند، نگاه دارید و بجا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان مکنید زیرا میگویند و نمی کنند.
- 4 زیرا بارهای گران و دشوار را می بندند و بر دوش مردم می نهند و خود نمی خواهند آنها را به يك انگشت حرکت دهند.
- 5 و همه کارهای خود را می کنند تا مردم ایشان را ببینند. حمایلهای خود را عریض و دامنهای قبای خود را پهن می سازند،
- 6 و بالا نشستن در ضیافتها و کرسیهای صدر در کنایس را دوست می دارند
- 7 و تعظیم در کوچه ها را و اینکه مردم ایشان را آقا آقا بخوانند.
- 8 لیکن شما آقا خوانده مشوید، زیرا استاد شمایی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید.
- 9 و هیچ کس را بر زمین، پدر خود مخوانید زیرا پدر شمایی است که در آسمان است.
- 10 و پیشوا خوانده مشوید، زیرا پیشوای شمایی است یعنی مسیح.
- 11 و هر که از شما بزرگتر باشد، خادم شما بوُد.
- 12 و هر که خود را بلند کند، پست گردد و هر که خود را فروتن سازد سرفراز گردد.
- 13 و ای بر شما کاتبان و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را به روی مردم می بندید، زیرا خود داخل آن نمی شوید و داخل شونندگان را از دخول مانع می شوید.
- 14 و ای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا خانه های بیوه زنان را می بلعید و از روی ریا نماز را طویل می کنید، از آنرو عذاب شدیدتر خواهید یافت.
- 15 و ای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا که بر و بحر را می گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دو مرتبه پست تر از خود، پسر جهنم می سازید!
- 16 و ای بر شما ای راهنمایان کور که می گویند «هر که به هیكل قسم خورد باکی نیست لیکن هر که به طلای هیكل قسم خورد باید وفا کند.»
- 17 ای نادانان و نابینایان، آیا کدام افضل است؟ طلا یا هیكلی که طلا را مقدس می سازد؟

18 «و هر که به مذبح قسم خورد باکی نیست لیکن هر که به هدیه ای که بر آن است قسم خورد، باید ادا کند.»

19 ای جهال و کوران، کدام افضل است؟ هدیه یا مذبح که هدیه را تقدیس می نماید؟

20 پس هر که به مذبح قسم خورد، به آن و به هرچه بر آن است قسم خورده است،

21 و هر که به هیكل قسم خورد، به آن و به او که در آن ساکن است، قسم خورده است،

22 و هر که به آسمان قسم خورد، به کرسی خدا و به او که بر آن نشسته است، قسم خورده باشد.

23 وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شوید و زیره را عشر می دهید و اعظم احکام شریعت، یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده اید! می بایست آنها را بجا آورده، اینها را نیز ترک نکرده باشید.

24 ای راهنمایان کور که پشه را صافی می کنید و شتر را فرو می برید!

25 وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، از آن رو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک می نمایید و درون آنها مملو از جبر و ظلم است.

26 ای فریسی کور، اول درون پیاله و بشقاب را طاهر ساز تا بیرونش نیز طاهر شود!

27 وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفید شده می باشید که از بیرون، نیکو می نماید لیکن درون آنها از استخوانهای مردگان و سایر نجاسات پر است!

28 همچنین شما نیز ظاهراً به مردم عادل می نمایید، لیکن باطناً از ریاکاری و شرارت مملو هستید.

29 وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیا را بنا می کنید و مدفنهای صادقان را زینت می دهید،

30 و می گوئید: «اگر در ایام پدران خود می بودیم، در ریختن خون انبیا با ایشان شریک نمی شدیم!»

31 پس بر خود شهادت می دهید که فرزندان قاتلان انبیا هستید.

32 پس شما پیمانۀ پدران خود را لبریز کنید!

33 ای ماران و افعی زادگان! چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد؟

34 لهذا الحال انبیا و حکماء و کاتبان نزد شما می فرستم و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را در کنایس خود تازیانه زده، از شهر به شهر خواهید راند،

35 تا همه خونهای صادقان که بر زمین ریخته شد بر شما وارد آید، از خون هابیل صدیق تا خون زکریا ابن برخیا که او را در میان هیکل و مذبح کشتید.

36 هر آینه به شما می گویم که این همه بر این طایفه خواهد آمد!

37 ای اورشلیم، اورشلیم، قاتل انبیا و سنگسارکننده مرسلان خود! چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه های خود را زیر بال خود جمع می کند و نخواستید!

38 اینك خانه شما برای شما ویران گذارده می شود.

39 زیرا به شما می گویم از این پس مرا نخواهید دید تا بگوئید مبارك است او که به نام خداوند می آید."

{ { { { { }

## فصل 24

1 پس عیسی از هیکل بیرون شده، برفت. و شاگردانش پیش آمدند تا عمارتهای هیکل را بدو نشان دهند.

2 عیسی ایشان را گفت: "آیا همه این چیزها را نمی بینید؟ هر آینه به شما می گویم در اینجا سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود!"

3 و چون به کوه زیتون نشست بود، شاگردانش در خلوت نزد وی آمده، گفتند: "به ما بگو که این امور کی واقع می شود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست؟"

4 عیسی در جواب ایشان گفت: "زنهار کسی شما را گمراه نکند!



5 زانرو که بسا به نام آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد.

6 و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید. زهار مضطرب مشوید زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست.

7 زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطیها و وباها و زلزله ها در جایها پدید آید.

8 اما همه اینها آغاز دردهای زه است.

9 آنگاه شما را به مصیبت سپرده، خواهند کشت و جمیع امت ها بجهت اسم من از شما نفرت کنند.

10 و در آن زمان بسیاری لغزش خورده، یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند.

11 و بسا انبیای کذب ظاهر شده، بسیاری را گمراه کنند.

12 و بجهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد خواهد شد.

13 لیکن هر که تا به انتها صبر کند، نجات یابد.

14 و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امت ها شهادتی شود آنگاه انتها خواهد رسید.

15 پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در مقام مقدس بر پا شده بینید. هر که خواند دریافت کند.

16 آنگاه هر که در یهودیه باشد به کوهستان بگریزد

17 هر که بر بام باشد بجهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید.

18 و هر که در مزرعه است، بجهت برداشتن رخت خود برنگردد.

19 لیکن وای بر آبستان و شیردهندگان در آن ایام!

20 پس دعا کنید تا فرار شما در زمستان یا در سبت نشود.

21 زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر می شود که از ابتدا عالم تاکنون نشده و نخواهد شد!

22 و اگر آن ایام کوتاه نشدی، هیچ بشری نجات نیافتی، لیکن بخاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهد شد.

23 آنگاه اگر کسی به شما گوید: «اینک مسیح در اینجا یا در آنجاست» باور مکنید،

24 زیرا که مسیحیان کاذب و انباء کذب ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردندی.

25 اینک شما را از پیش خبر دادم.

26 " پس اگر شما را گویند: «اینک در صحراست»، بیرون مروید یا آنکه «در خلوت است» باور مکنید،

27 زیرا همچنان که برق از مشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر می شود ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد.

28 و هر جا که مرداری باشد، کرکسان در آنجا جمع شوند.

29 و فوراً بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را نهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوتهای افلاک متزلزل گردد.

30 آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان، با قوت و جلال عظیم می آید،

31 و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا بکران فلك فراهم خواهند آورد.

32 پس از درخت انجیر مثلش را فرا گیرید که چون شاخه اش نازک شده، برگها می آورد، می فهمید که تابستان نزدیک است.

33 همچنین شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک بلکه بر در است.

34 هر آینه به شما می گویم تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذشت.

35 آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.

36 اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد، حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس.

37 لیکن چنانکه ایام نوح بود، ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود.

38 زیرا همچنان که در ایام قبل از طوفان می خوردند و می آشامیدند و نکاح می کردند و منکوحه می شدند تا روزی که نوح داخل کشتی گشت،

- 39 و نفهمیدند تا طوفان آمده، همه را ببرد، همچنین ظهور پسر انسان نیز خواهد بود.
- 40 آنگاه دو نفری که در مزرعه ای می باشند، یکی گرفته و دیگری واگذارده شود.
- 41 و دو زن که دستاس می کنند، یکی گرفته و دیگری رها شود.
- 42 پس بیدار باشید زیرا که نمی دانید در کدام ساعت خداوند شما می آید.
- 43 لیکن این را بدانید که اگر صاحب خانه می دانست در چه پاس از شب دزد می آید، بیدار می ماند و نمی گذاشت که به خانه اش نقب زند.
- 44 لهذا شما نیز حاضر باشید، زیرا در ساعتی که گمان نبرید، پسر انسان می آید.
- 45 پس آن غلام امین و دانا کیست که آقایش او را بر اهل خانه خود بگمارد تا ایشان را در وقت معین خوراك دهد؟
- 46 خوشابحال آن غلامی که چون آقایش آید، او را در چنین کار مشغول یابد.
- 47 هر آینه به شما می گویم که او را بر تمام مایملک خود خواهد گماشت.
- 48 لیکن هرگاه آن غلام شریر با خود گوید که آقای من در آمدن تأخیر می نماید،
- 49 و شروع کند به زدن همقطاران خود و خوردن و نوشیدن با میگساران،
- 50 هر آینه آقای آن غلام آید، در روزی که منتظر نباشد و در ساعتی که نداند،
- 51 و او را دو پاره کرده، نصیبش را با ریاکاران قرار دهد در مکانی که گریه و فشار دندان خواهد بود."



## فصل 25

- 1 "در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده باکره خواهد بود که مشعلهای خود را برداشته، به استقبال داماد بیرون رفتند.
- 2 و از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند.
- 3 اما نادانان مشعلهای خود را برداشته، هیچ روغن با خود نبردند.
- 4 لیکن دانایان، روغن در ظروف خود با مشعلهای خویش برداشتند.
- 5 و چون آمدن داماد بطول انجامید، همه پینکی زده، خفتند.
- 6 و در نصف شب صدایی بلند شد که «اینک داماد می آید. به استقبال وی بشتابید.»
- 7 پس تمامی آن باکره ها برخاسته، مشعلهای خود را اصلاح نمودند.
- 8 و نادانان دانایان را گفتند: «از روغن خود به ما دهید زیرا مشعلهای ما خاموش می شود.»
- 9 اما دانایان در جواب گفتند: «نمی شود، مبادا ما و شما را کفاف ندهد. بلکه نزد فروشندگان رفته، برای خود بخرید.»
- 10 و در حینی که ایشان بجهت خرید می رفتند، داماد برسد و آنانی که حاضر بودند، با وی به عروسی داخل شده، در بسته گردید.
- 11 بعد از آن، باکره های دیگر نیز آمده، گفتند: «خداوندا برای ما باز کن.»
- 12 او در جواب گفت: «هرآینه به شما می گویم شما را نمی شناسم.»
- 13 پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی دانید.
- 14 زیرا چنانکه مردی عازم سفر شده، غلامان خود را طلبید و اموال خود را بدیشان سپرد،
- 15 یکی را پنج قنطار و دیگری را دو و سومی را يك داد، هر يك را بحسب استعدادش و بی درنگ متوجه سفر شد.
- 16 پس آنکه پنج قنطار یافته بود، رفته و با آنها تجارت نموده پنج قنطار دیگر سود کرد.
- 17 و همچنین صاحب دو قنطار نیز دو قنطار دیگر سود گرفت.
- 18 اما آنکه يك قنطار بود، رفته زمین را کند و نقد آقای خود را پنهان نمود.

19 و بعد از مدت مدیدی، آقای آن غلامان آمده، از ایشان حساب خواست.

20 پس آنکه پنج قنطار یافته بود، پیش آمده، پنج قنطار دیگر آورده، گفت: «خداوندا پنج قنطار به من سپردی، اینک پنج قنطار دیگر سود کردم.»

21 آقای او به وی گفت: «آفرین ای غلام نیک متدین! بر چیزهای اندک امین بود، تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت. به شادی خداوند خود داخل شو!»

22 و صاحب دو قنطار نیز آمده، گفت: «ای آقا دو قنطار تسلیم من نمودی، اینک دو قنطار دیگر سود یافته ام.»

23 آقای او را گفت: «آفرین ای غلام نیک متدین! بر چیزهای کم امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار می گمارم. در خوشی خداوند داخل شو!»

34 پس آنکه یک قنطار گرفته بود، پیش آمده، گفت: «ای آقا چون تو را می شناختم که مرد درشت خویی می باشی، از جایی که نکاشته ای، می دروی و از جایی که نیفشانده ای جمع می کنی.»

25 پس ترسان شده رفتم و قنطار تو را زیر زمین نهفتم. اینک مال تو موجود است.»

26 آقای او در جواب وی گفت: «ای غلام شریر بیکاره! دانسته ای که از جایی که نکاشته ام می دروم و از مکانی که نپاشیده ام، جمع می کنم.»

27 از همین جهت تو را می بایست نقد مرا به صرافان بدهی تا وقتی که بیایم مال خود را با سود بیایم.

28 الحال آن قنطار را از او گرفته به صاحب ده قنطار بدهید.

29 زیرا به هر که دارد، داده شود و افزونی یابد و از آنکه ندارد آنچه دارد نیز گرفته شود.

30 و آن غلام بی نفع را در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان خواهد بود.»

31 اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست،

32 و جمیع امت ها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می کند، به قسمی که شبان میشها را از بزها جدا می کند.

33 و میشها را بر دست راست و بزها را بر چپ خود قرار دهد.

34 آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید: «بیایید ای برکت یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده، است، به میراث گیرید.

35 زیرا چون گرسنه بودم مرا طعام دادید، تشنه بودم سیراب نمودید، غریب بودم مرا جا دادید،

36 عریان بودم مرا پوشانیدید، مریض بودم عیادت کردید، در حبس بودم دیدن من آمدید.»

37 آنگاه عادلان به پاسخ گویند: «ای خداوند، کی گرسنه ات دیدیم تا طعامت دهیم، یا تشنه ات یافتیم تا سیرابت نماییم،

38 یا کی تو را غریب یافتیم تا تو را جا دهیم یا عریان تا بپوشانیم،

39 و کی تو را مریض یا محبوس یافتیم تا عیادتت کنیم؟»

40 پادشاه در جواب ایشان گوید: «هرآینه به شما می گویم، آنچه به یکی از این برادران کوچکترین من کردید، به من کرده اید؟»

41 پس اصحاب طرف چپ را گوید: «ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است.

42 زیرا گرسنه بودم مرا خوراک ندادید، تشنه بودم مرا آب ندادید،

43 غریب بودم مرا جا ندادید، عریان بودم مرا نپوشانیدید، مریض و محبوس بودم عیادت نمودید.»

44 پس ایشان نیز به پاسخ گویند: «ای خداوند، کی تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا مریض یا محبوس دیده، خدمتت نکریم؟»

45 آنگاه در جواب ایشان گوید: «هرآینه به شما می گویم، آنچه به یکی از این کوچکان نکردید، به من نکرده اید.»

46 و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت، اما عادلان در حیات جاودانی."



## فصل 26

- 1 و چون عیسی همه این سخنان را به اتمام رسانید، به شاگردان خود گفت:
- 2 "میدانید که بعد از دو روز عید فصح است که پسر انسان تسلیم کرده می شود تا مصلوب گردد."
- 3 آنگاه روسای کهنه و کاتبان و مشایخ قوم در دیوانخانه رئیس کهنه که قیافا نام داشت جمع شده،
- 4 شورا نمودند تا عیسی را به حيله گرفتار ساخته، به قتل رسانند.
- 5 اما گفتند نه در وقت عید مبادا آشوبی در قوم بر پا شود.
- 6 و هنگامی که عیسی در بیت عنیا در خانه شمعون ابرص شد،
- 7 زنی با شیشه ای عطر گرانبها نزد او آمده، چون بنشست بر سر وی ریخت.
- 8 اما شاگردانش چون این را دیدند، غضب نموده، گفتند: "چرا این اسراف شده است؟"
- 9 زیرا ممکن بود این عطر به قیمت گران فروخته و به فقرا داده شود."
- 10 عیسی این را درك کرده، بدیشان گفت: "چرا بدین زن زحمت می دهید؟ زیرا کار نیکو به من کرده است.
- 11 زیرا که فقرا را همیشه نزد خود دارید اما مرا همیشه ندارید.
- 12 و این زن که این عطر را بر بدنم مالید، بجهت دفن من کرده است.
- 13 هر آینه به شما می گویم هر جایی که در تمام عالم بدین بشارت موعظه کرده شود، کار این زن نیز بجهت یادگاری او مذکور خواهد شد."
- 14 آنگاه یکی از آن دوازده که به یهودای اسخریوطی مسمی بود، نزد روسای کهنه رفته،
- 15 گفت: "مرا چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟" ایشان سی پاره نقره با وی قرار دادند.
- 16 و از آن وقت در صدد فرصت شد تا او را بدیشان تسلیم کند.
- 17 پس در روز اول عید فطیر، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: "کجا می خواهی فصح را آماده کنیم تا بخوری؟"

18 گفت: "به شهر، نزد فلان کس رفته، بدو گویید: «استاد می گوید وقت من نزدیک شد و فصیح را در خانه تو با شاگردان خود صرف می نمایم.»"

19 شاگردان چنانکه عیسی ایشان را امر فرمود کردند و فصیح را مهیا ساختند.

20 چون وقت شام رسید با آن دوازده بنشست.

21 و وقتی که ایشان غذا می خوردند، او گفت: "هرآینه به شما می گویم که یکی از شما مرا تسلیم می کند!"

22 پس بغایت غمگین شده، هر یک از ایشان به وی سخن آغاز کردند که "خداوندا آیا آن من آنم؟"

23 او در جواب گفت: "آنکه دست با من در قاب فرو برد، همان کس مرا تسلیم نماید!"

24 هرآینه پسر انسان به همانطور که درباره او مکتوب است رحلت می کند. لیکن وای بر آنکسی که پسر انسان بدست او تسلیم شود! آن شخص را بهتر بودی که تولد نیافتی!"

25 ویهودا که تسلیم کننده وی بود، به جواب گفت: "ای استاد آیا من آنم؟" به وی گفت: "تو خود گفتی!"

26 و چون ایشان غذا می خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به شاگردان داد و گفت: "بگیرید و بخورید، این است بدن من."

27 و پیاله را گرفته، شکر نمود و بدیشان داده، گفت: "همه شما از این بنوشید،

28 زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آمرزش گناهان ریخته می شود.

29 اما به شما می گویم که بعد از این از میوه مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود، تازه آشامم."

30 پس تسبیح خواندند و به سوی کوه زیتون روانه شدند.

31 آنگاه عیسی بدیشان گفت: "همه شما امشب درباره من لغزش می خورید چنانکه مکتوب است که شبان را می زخم و گوسفندان گله پراکنده می شوند.

32 لیکن بعد از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت."

33 پطرس در جواب وی گفت: "هر گاه همه درباره تو لغزش خورند، من هرگز نخورم."



34 عیسی به وی گفت: "هرآینه به تو می گویم که در همین شب قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد!"

35 پطرس به وی گفت: "هرگاه مردنم با تو لازم شود، هرگز تو را انکار نکنم!" و سایر شاگردان نیز همچنان گفتند.

36 آنگاه عیسی با ایشان به موضعی که مسمی به جستیمانی بود رسیده، به شاگردان خود گفت: "در اینجا بنشینید تا من رفته، در آنجا دعا کنم."

37 و پطرس و دو پسر زبدی را برداشته، بی نهایت غمگین و دردناک شد.

38 پس بدیشان گفت: "نفس من از غایت الم مشرف به موت شده است. در اینجا مانده با من بیدار باشید."

39 پس قدری پیش رفته، به روی در افتاد و دعا کرده، گفت: "ای پدر من، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد، لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو."

40 و نزد شاگردان خود آمده، ایشان را در خواب یافت. و به پطرس گفت: "آیا همچنین نمیتوانستید يك ساعت با من بیدار باشید؟"

41 بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید! روح راغب است، لیکن جسم ناتوان."

42 و بار دیگر رفته، باز دعا نموده، گفت: "ای پدر من، اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد، آنچه اراده تو است بشود."

43 و آمده باز ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود.

44 پس ایشان را ترك کرده، رفت و دفعه سوم به همان کلام دعا کرد.

45 آنگاه نزد شاگردان آمده، بدیشان گفت: "مابقی را بخواهید و استراحت کنید. الحال ساعت رسیده است که پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم شود."

46 برخیز برویم. اینك تسلیم کننده من نزدیک است!"

47 و هنوز سخن می گفت که ناگاه یهودا که یکی از آن دوازده بود با جمعی کثیر با شمشیرها و چوبها از جانب روساء کهنه و مشایخ قوم آمدند.

48 و تسلیم کننده او بدیشان نشانی داده گفته بود: " هر که را بوسه زنم، همان است. او را محکم بگیرید."

49 در ساعت نزد عیسی آمده گفت: " سلام ای آقا!" و او را بوسید.

50 عیسی وی را گفت: "ای رفیق، از بهر چه آمدی؟" آنگاه پیش آمده دست بر عیسی انداخته، او را گرفتند.

51 و ناگاه یکی از همراهان عیسی دست آورده شمشیر خود را از غلاف کشیده، بر غلام رئیس کهنه زد و گوشش را از تن جدا کرد.

52 آنگاه عیسی وی را گفت: "شمشیر خود را غلاف کن، زیرا هر که شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد."

53 آیا گمان می بری که نمی توانم الحال از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟

54 لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که همچنین می بایست بشود؟"

55 در آن ساعت، به آن گروه گفت: "گویا بر دزد بجهت گرفتن من با تیغها و چوبها بیرون آمدید! هر روز با شما در هیکل نشسته، تعلیم می دادم و مرا ننگرفتید."

56 لیکن این همه شد تا کتب انبیا تمام شود. " در آن وقت جمیع شاگردان او را واگذارده بگریختند."

57 و آنانی که عیسی را گرفته بودند، او را نزد قیافا رئیس کهنه جایی که کاتبان و مشایخ جمع بودند، بردند.

58 اما پطرس از دور در عقب او آمده، به خانه رئیس کهنه درآمد و با خادمان بنشست تا انجام کار را ببیند.

59 پس روسای کهنه و مشایخ و تمامی اهل شورا طلب شهادت دروغ بر عیسی می کردند تا او را بقتل رسانند.

60 لیکن نیافتند با آنکه چند شاهد دروغ پیش آمدند، هیچ نیافتند آخر دو نفر آمده،

61 گفتند: "این شخص گفت می توانم هیکل خدا را خراب کنم و در سه روزش بنا نمایم."

62 پس رئیس کهنه برخاست بدو گفت: "هیچ جواب نمی دهی؟ چیست که اینها بر تو شهادت می دهند؟"

63 اما عیسی خاموش ماند! تا آنکه رئیس کهنه روی به وی کرده، گفت: "تو را به خدای حی قسم می دهم ما را بگو که تو مسیح پسر خدا هستی یا نه؟"

64 عیسی به وی گفت: "تو گفتی! و نیز شما را می گویم بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته، بر ابرهای آسمان می آید!"

65 در ساعت رئیس کهنه رخت خود را چاک زده، گفت: "کفر گفت! دیگر ما را چه حاجت به شهود است؟ الحال کفرش را شنیدید!

66 چه مصلحت می بینید؟" ایشان در جواب گفتند: "مستوجب قتل است!"

67 آنگاه آب دهان بر رویش انداخته، او را طپانچه می زدند و بعضی سیلی زده،

68 می گفتند: "ای مسیح، به ما نبوت کن! کیست که تو را زده است؟"

69 اما پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزکی نزد وی آمده، گفت: "تو هم با عیسی جلیلی بودی!"

70 او روبروی همه انکار نموده، گفت: "نمی دانم چه می گویی!"

71 و چون به دهلیز بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده، به حاضرین گفت: "این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است!"

72 باز قسم خورده، انکار نمود که "این مرد را نمی شناسم."

73 بعد از چندی، آنانی که ایستاده بودند پیش آمده، پطرس را گفتند: "البته تو هم از اینها هستی زیرا که لهجه تو بر تو دلالت می نماید!"

74 پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که "این شخص را نمی شناسم." و در ساعت خروس بانگ زد.

75 آنگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود: "قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد." پس بیرون رفته زار زار بگریست.



## فصل 27

1 و چون صبح شد، همه روسای کهنه و مشایخ قوم بر عیسی شورا کردند که او را هلاک سازند.

2 پس او را بند نهاده، بردند و به پنطیوس پیلطس والی تسلیم نمودند

3 در آن هنگام، چون یهودا تسلیم کننده او دید که بر او فتوا دادند، پشیمان شده، سی پاره نقره را به روسای کهنه و مشایخ رد کرده،

4 گفت: "گناه کردم که خون بی گناهی را تسلیم نمودم." گفتند: "ما را چه، خود دانی!"

5 پس آن نقره را در هیکل انداخته، روانه شد و رفته خود را خفه نمود.

6 اما روسای کهنه نقره را برداشته، گفتند: "انداختن این در بیت المال جایز نیست زیرا خونبها است."

7 پس شورا نموده، به آن مبلغ، مزرعه کوزه گر را بجهت مقبره غُرباء خریدند.

8 از آن جهت، آن مزرعه تا امروز بحُقلُ الدم مشهور است.

9 آنگاه سخنی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود، تمام گشت که سی پاره نقره را برداشتند، بهای آن قیمت کرده شده ای که بعضی از بنی اسرائیل بر او قیمت گذاردند.

10 و آنها را بجهت مزرعه کوزه گر دادند، چنانکه خداوند به من گفت.

11 اما عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت: "آیا تو پادشاه یهود هستی؟" عیسی بدو گفت: "تو می گویی!"

12 و چون روسای کهنه و مشایخ از او شکایت می کردند، هیچ جواب نمی داد.

13 پس پیلطس وی را گفت: "نمی شنوی چقدر بر تو شهادت می دهند؟"

14 اما در جواب وی، يك سخن هم نگفت، بقسمی که والی بسیار متعجب شد.

15 و در هر عیدی رسم والی این بود که يك زندانی، هر که را می خواستند، برای جماعت آزاد می کرد.

16 و در آن وقت، زندانی مشهور بارنابا نام داشت.

17 پس چون مردم جمع شدند، پیلطس ایشان را گفت: "که را می خواهید برای شما آزاد کنم؟ برانابا یا عیسی مشهور به مسیح را؟"

18 زیرا که دانست او را از حسد تسلیم کرده بودند.

19 چون بر مسند نشسته بود، زنش نزد او فرستاده، گفت: "با این مرد عادل تو را کاری نباشد، زیرا که امروز در خواب درباره او زحمت بسیار بردم."

20 اما روسای کهنه و مشایخ، قوم را بر این ترغیب نمودند که بارنابا را بخواهند و عیسی را هلاک سازند.

21 پس والی بدیشان متوجه شده، گفت: کدامیک از این دو نفر را می خواهید بجهت شما رها کنم؟ گفتند: "بارنابا را."

22 پیلطس بدیشان گفت: "پس با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟" جمیعاً گفتند: "مصلوب شود!"

23 والی گفت: "چرا؟ چه بدی کرده است؟" ایشان بیشتر فریاد زده، گفتند: "مصلوب شود!"

24 چون پیلطس دید که ثمری ندارد بلکه آشوب زیاده می گردد، آب طلبیده، پیش مردم دست خود را شسته گفت: "من بری هستم از خون این شخص عادل. شما ببینید."

25 تمام قوم در جواب گفتند: "خون او بر ما و فرزندان ما باد!"

26 آنگاه بارنابا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، سپرد تا او را مصلوب کنند.

27 آنگاه سپاهیان والی، عیسی را به دیوانخانه برده، تمامی فوج را گرد وی فراهم آوردند.

28 و او را عریان ساخته، لباس قرمزی بدو پوشانیدند،

29 و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند و نی بدست راست او دادند و پیش وی زانو زده، استهزا کنان او را می گفتند: "سلام ای پادشاه یهود!"

30 و آب دهان بر وی افکنده، نی را گرفته بر سرش می زدند.

31 و بعد از آنکه او را استهزا کرده بودند، آن لباس را از وی کنده، جامه خودش را پوشانیدند و او را بجهت مصلوب نمودن بیرون بردند.

32 و چون بیرون می رفتند، شخصی قیروانی شمعون نام را یافته، او را بجهت بردن صلیب مجبور کردند.

33 و چون به موضعی که به جلجتا یعنی کاسه سر مسمی بود رسیدند،

- 34 سرکه ممزوج به مر بجهت نوشیدن بدو داند اما چون چشید، نخواست که بنوشد.
- 35 پس او را مصلوب نموده، رخت او را تقسیم نمودند و بر آنها قرعه انداختند تا آنچه به زبان نبی گفته شده بود تمام شود که " رخت مرا میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند."
- 36 و در آنجا به نگاهبانی او نشستند.
- 37 و تقصیر نامه او را نوشته، بالای سرش آویختند که «این است عیسی، پادشاه یهود!»
- 38 آنگاه دو دزد یکی بر دست راست و دیگری بر چپش با وی مصلوب شدند.
- 39 و راهگذاران سرهای خود را جنبانیده، کفر گویان
- 40 می گفتند: "ای کسی که هیکل را خراب می کنی و در سه روز آن را می سازی، خود را نجات ده اگر پسر خدا هستی، از صلیب فرود بیا!"
- 41 همچنین نیز روسای کهنه با کاتبان و مشایخ استهزا کنان می گفتند:
- 42 "دیگران را نجات داد، اما نمی تواند خود را برهاند. اگر پادشاه اسرائیل هست، اکنون از صلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم!"
- 43 بر خدا توکل نمود، اکنون او را نجات دهد، اگر بدو رقبت دارد زیرا گفت پسر خدا هستم!"
- 44 و همچنین آن دو نیز که با وی مصلوب بودند، او را دشنام می دادند.
- 45 و از ساعت ششم تا ساعت نهم، تاریکی تمام زمین را فرو گرفت.
- 46 و نزدیک به ساعت نهم، عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: "ایلی ایلی اما سبقتنی." یعنی خدایا خدایا مرا چرا ترک کردی.
- 47 اما بعضی از حاضرین چون این را شنیدند، گفتند که او الیاس را می خواند.
- 48 در ساعت یکی از آن میان دویده، اسفنجی را گرفت و آن را پر از سرکه کرده، بر سر نی گذارده و نزد او داشت تا بنوشد.
- 49 و دیگران گفتند: "بگذار تا ببینیم که آیا الیاس می آید او را برهاند."
- 50 عیسی باز به آواز بلند صیحه زده، روح را تسلیم نمود.
- 51 که ناگاه پرده هیکل از سر تا پا دوپره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردید،

- 52 و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدسین که آramیده بودند برخاستند،
- 53 و بعد از برخاستن وی، از قبور بر آمده، به شهر مقدس رفتند و بر بسیارظهر شدند.
- 54 اما یوزباشی و رفقاییش که عیسی را نگاهبانی می کردند، چون زلزله و این وقایع را دیدند، بی نهایت ترسان شده، گفتند: " فی الواقع این شخص پسر خدا بود."
- 55 و در آنجا زنان بسیار که از جلیل در عقب عیسی آمده بودند تا او را خدمت کنند، از دور نظاره می کردند،
- 56 که از آن جمله، مریم مُجدلیه بود و مریم مادریعقوب و یوشاء و مادر پسران زبدی.
- 57 اما چون وقت عصر رسید، شخصی دولتمند اهل رامه، یوسف نام که او نیز از شاگردان عیسی بود آمد،
- 58 و نزد پیلاتس رفته، جسد عیسی را خواست. آنگاه پیلاتس فرمان داد که داده شود.
- 59 پس یوسف جسد را برداشته، آن را درکتان پاك پیچیده،
- 60 او را در قبری نو که برای خود از سنگ تراشیده بود، گذارد و سنگی بزرگ بر سر آن غلطانیده، برفت.
- 61 و مریم مجدلیه و مریم دیگر در آنجا، در مقابل قبر نشسته بودند.
- 62 و در فردای آن روز که بعد از روز تهیه بود، روسای کهنه و فریسیان نزد پیلاتس جمع شده،
- 63 گفتند: "ای آقا ما را یاد است که آن گمراه کننده وقتی که زنده بود گفت: «بعد از سه روز برمی خیزم.»"
- 64 پس بفرما قبر را تا سه روز نگاهبانی کنند مبادا شاگردانش در شب آمده، او را بدزدند و به مردم گویند که از مردگان برخاسته است و گمراهی آخر، از اول بدتر شود."
- 65 پیلاتس بدیشان فرمود: "شما کشیکچیان دارید بروید چنانکه دانید، محافظت کنید."
- 66 پس رفتند و سنگ را مختوم ساخته، قبر را با کشیکچیان محافظت نمودند.



## فصل 28

- 1 و بعد از سبت، هنگام فجر، روز اول هفته، مریم مجدلیه و مردم دیگر بجهت دیدن قبر آمدند.
- 2 که ناگاه زلزله ای عظیم حادث شد از آنرو که فرشته خداوند از آسمان نزول کرده، آمد و سنگ را از در قبر غلطانیده، بر آن بنشست.
- 3 و صورت او مثل برق و لباسش چون برف سفید بود.
- 4 و از ترس او کشیکچیان به لرزه درآمده، مثل مرده گردیدند.
- 5 اما فرشته به زنان متوجه شده، گفت: "شما ترسان مباشید! می دانم که عیسی مصلوب را می طلبید.
- 6 در اینجا نیست زیرا چنانکه گفته بود برخاسته است. بیایید جایی که خداوند خفته بود ملاحظه کنید،
- 7 و به زودی رفته شاگردانش را خبر دهید که از مردگان برخاسته است. اینک پیش از شما به جلیل می رود. در آنجا او را خواهید دید. اینک شما را گفتم."
- 8 پس، از قبر با ترس و خوشی عظیم به زودی روانه شده، رفتند تا شاگردان او را اطلاع دهند.
- 9 و در هنگامی که بجهت اخبار شاگردان او می رفتند، ناگاه عیسی بدیشان برخورده، گفت: "سلام بر شما باد!"
- 10 آنگاه عیسی بدیشان گفت: "مترسید! رفته، برادرانم را بگویید که به جلیل بروند که در آنجا مرا خواهند دید."
- 11 و چون ایشان می رفتند، ناگاه بعضی از کشیکچیان به شهر شده، روسای کهنه را از همه این وقایع مطلع ساختند.
- 12 ایشان با مشایخ جمع شده، شورا نمودند و نقره بسیار به سپاهیان داده،
- 13 گفتند: "بگویید که شبانگاه شاگردانش آمده، وقتی که ما در خواب بودیم او را دزدیدند.
- 14 و هر گاه این سخن گوش زد والی شود، همانا ما او را برگردانیم و شما را مطمئن سازیم."



15 ایشان پول را گرفته، چنانکه تعلیم یافتند، کردند و این سخن تا امروز در میان یهود منتشر است.

16 اما یازده رسول به جلیل، بر کوهی که عیسی ایشان را نشان داده بود رفتند.

17 و چون او را دیدند، پرستش نمودند. لیکن بعضی شك کردند.

18 پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت: " تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است.

19 پس رفته، همه امت ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم رب و ابن و روح القدس تعمیم دهید.

20 و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده ام حفظ کنند و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می باشم. " آمین

{{{{}}}}